

# امکان یا امتناع سیاست‌ورزی در ایران

سید مصطفی تاج‌زاده



گستراندن دامنه «سیاست‌ورزی» از محسنات دموکراسی است. در سایر نظریه‌های سیاسی، تنها محدوده خاصی از مردم با مشخصات ویژه‌ای امکان ورود به عرصه سیاست و تصمیم‌گیری درباره سرنوشت خود و سایرین را می‌یابند. در ایران، اما اوضاع به گونه‌ای پیچیده خاص‌تر است. در اینجا دموکراسی هم هست و هم نیست، در نتیجه «سیاست‌ورزی» نیز به عنوان تابعی از دموکراسی، قهرأ هم امکان‌پذیر است و هم نیست این همه بستگی تام به تفسیر ما از شرایط یا نگرشی دارد که از آن زاویه به اوضاع و احوال جامعه، حکومتمتوزان نظام، بین‌الملل و نیز فرهنگ سیاسی اجتماعی و دینی خود می‌نگریم. برای بسط و تفصیل موضوع، علی‌رغم همه محدودیت‌های که در مورد اینگونه مباحث در داخل کشور وجود دارد که از جمله مهم‌ترین آنها هزینه‌های بالایی ورود به چنین مباحثی است که طبعاً مکتوب نشدن یا در دسترس نبودن نظریات مختلف درباره این موضوع و نیز نقد هر یک از آنها نسبت به یکدیگر راه دوری دارد، نویسنده این مقاله تلاش کرده است با کنکاش حول موضوع، تلفیقی از نظریات مکتوب با شفاهی امروز را در خصوص «سیاست‌ورزی» در ایران استخراج و ضمن برشماری ویژگی‌ها و برجسته‌سازی نقاط انطباق و تلافی هر یک از آنها، نقاط قوت و ضعف هر یک را اجمالاً نشان دهد و در نهایت استدلال‌های خویش را در دفاع از سیاست‌ورزی آزاد و علنی عرضه کند. روشن است که نقد بحث می‌تواند فتح باب نیکویی در گشایش قفل موضوعات اساسی و اقتناع در کشور باشد. به دلیل اهمیت بحث، حتی ادبیات آن نیز با اتواصی که در مباحث عملی سیاست وجود دارد، از نظر شکلی و ماهوی یکسان نیست.

ب. گروهی معتقدند با استراتژی «نافرمانی مدنی»، یعنی نقض مستمر قوانین، عدم تمکین به قواعد حاکم و آمادگی برای پرداخت هزینه و مجازات شدن، ولی بدون تمسک جستن به روش‌های خشن و غیرمسالمت‌آمیز، می‌توان حکومت را تغییر داد. به باور آنان تکیه بر افکار عمومی جهانی و مساعی انجمن‌ها و سازمانهای طرفدار حقوق بشر قادر است «نافرمانی مدنی» را در عرصه‌های گوناگون در ایران عمومی کند. در این صورت رژیم مستأصل خواهد شد و به حاکمیت ملت تمکین کرده، به هرگونه «رفراندوم» تن خواهد داد.

ج. مشکلات و نارضاقتی‌های داخلی به همراه فشارهای بین‌المللی دیرپا و زود حکومت را به عقب‌نشینی و پذیرش تغییرات اساسی و ادار خواهد کرد. پس اگر چه سیاست‌ورزی قانونی تا حدودی ممکن به نظر می‌رسد، ولی مفید نیست. زیرا از یک سو در سرنوشت کشور تأثیر قابل توجه ندارد و به اصلاح دیدگاه، برنامه‌ها و عملکرد حکومت و از کار آن منجر نمی‌شود. از سوی دیگر، فعالیت‌های سیاسی علنی، ولی کم‌اثر، اقدامات غیرقانونی اقتدارگراها، مانند تعطیلی فله‌ای مطبوعات، برایی انتخابات غیرآزاد و غیرقانونی و نیز نقض حقوق نخبگان دانشگاهی، سیاسی، مطبوعاتی و هنری را به طور غیرمستقیم تأیید و قانون شکنان را در پیمودن راه خود راسخ‌تر می‌کند. پس تا تغییر شرایط ملی و بین‌المللی باید «صبر کرد» و به «انتظار» پذیرش فشارها و تحولات توسط حکومت نشست تا سیاست‌ورزی آزاد و علنی با هزینه اندک و تأثیر قابل ملاحظه ممکن شود.<sup>۱</sup>

محدودیت‌های مذکور، بدون آنکه سود چندانی نصیب مردم کند، صرفاً به افزایش مشروعیت نظام سیاسی تحت قیمومت حاکمان اقتدارگرا منجر نمی‌شود؟ به سخن دیگر چنانچه اشخاص و احزاب در حدی از آزادی عمل برخوردار باشند که نتیجه فعالیت‌های سیاسی نمایش آزادی باشد، اما نقد مؤثر ارکان قدرت و نیز شرکت نمایندگان گرایش‌های گوناگون در انتخابات آزاد ممکن نباشد، باید به این سؤال جواب داد که «سیاست‌ورزی قانونی» چه فایده‌ای برای جامعه دارد و آیا فرصت شناخت خود، شکوفایی استعدادها و دستیابی به تجربه‌های اصیل را برای فرد فراهم می‌کند؟ از طرف دیگر چنانچه هزینه عمل سیاسی «قانونی» و «غیرقانونی» تفاوت ماهوی نکند، و رژیم سیاسی با منتقدان قانونگرای خود همان‌گونه رفتار کند که با طرفداران اقدامات سیاسی غیرقانونی انجام می‌دهد، فعالیت سیاسی قانونی چه ترجیح عقلانی بر روش‌های غیرقانونی دارد؟ آیا در چنین شرایطی بهتر نیست فعالان سیاسی سکوت کرده، انتخابات را تحریم کنند، یا راهبرد شورشگری و انقلاب را برگزینند؟ به راستی اگر فعالیت سیاسی قانونی به اصلاح رفتار غیرقانونی و غیرعقلانی حکومت منجر نشود، نقش «پوشاندن مشت آهنین با دستکش حریر» را ایفا نمی‌کند؟

۳. شهروندان ایرانی علاقه‌مند به سرنوشت کشور، اما منتقد وضع کنونی، بر اساس تحلیل متفاوت از شرایط و تحولات ملی و بین‌المللی، یا به «اصلاح نظام» معتقدند یا به «تغییر آن». در هر دو حال تحقق اهداف فوق به چهار روش امکان‌پذیر است.<sup>۲</sup>

۱. معنایی که برای «سیاست‌ورزی» اختیار می‌کنم، با مشارکت داوطلبانه شهروندان در عرصه تعیین سرنوشت اداره بهینه اجتماع است که افراد علاوه بر تأثیرگذاری بر تصمیم‌سازی‌ها و تصمیم‌گیری‌های ملی و «سهیم شدن در اداره کشور»، فرصت شناخت خود، کسب تجربه‌های منحصر به فرد و شکوفایی همه استعدادهای خویش را نیز به دست می‌آورند. فعالیت سیاسی قانونی از یک سو مستلزم رعایت حقوق مدنی شهروندان مانند آزادی اندیشه، بیان، قلم، مطبوعات، احزاب، تشکل‌های مدنی و از سوی دیگر تأمین حقوق سیاسی آنان، یعنی برگزاری انتخابات آزاد، عادلانه و رقابتی است. پس در جامعه‌ای که «آزادی بیان» با «انتخابات آزاد» همراه است، امکان مشارکت و رقابت سیاسی قانونی به لحاظ حقوقی و رسمی و نیز آثار فردی سیاست‌ورزی مورد سؤال واقع نمی‌شود، هر چند ممکن است درباره «مفید» و «مؤثر بودن» فعالیت‌های سیاسی آزاد و علنی در سرنوشت کشور پرسش‌های مهمی مطرح شود.

۲. به میزانی که حکومت با سوءاستفاده از ابزارهای قدرت مانع بیان و پیگیری آزاد عقاید و سلاقی و منافع شهروندان شود و نقد علنی قدرت و ارکان آن عملاً ممنوع و حتی مجازات داشته باشد، قلمرو کنش سیاسی قانونی محدود می‌شود.<sup>۳</sup> همچنین اگر اشخاص و احزاب نتوانند متناسب با پایگاه اجتماعی خود در تصمیم‌گیریها نقش ایفا کنند یا در اداره کشور سهیم شوند، «فعالیت سیاسی قانونی» تا حدودی غیرمفید خواهد شد، ولو سیاست‌ورزی ظاهراً با موانع حقوقی مواجه نباشد. پس بحث درباره «فایده»، «امکان» و «تأثیر» عمل سیاسی قانونی در سطح ملی در وضعیت بینابین «انسداد» و «آزادی» جدی و عمومی می‌شود. زیرا اگر حکومتی «آزادی‌های سیاسی» را تا آنجا «مجاز» بداند و تا آنجا «تحمل» کند که بر تصمیمات کلان کشور اثر تعیین‌کننده نگذارد، یعنی «حد آزادی» را «تأثیر نگذاشتن بر مناسبات و عملکرد قدرت» بداند، و عملاً مانع استفاده منتقدان و مخالفان متعهد به قانون از بسیاری از حقوق و آزادی‌های مدنی و سیاسی خود شود - مثلاً نامزدهای آنان را از شرکت در انتخابات محروم کند - بسیاری می‌پرسند که آیا سیاست‌ورزی قانونی، با

محدودیت‌های مذکور، بدون آنکه سود چندانی نصیب مردم کند، صرفاً به افزایش مشروعیت نظام سیاسی تحت قیمومت حاکمان اقتدارگرا منجر نمی‌شود؟ به سخن دیگر چنانچه اشخاص و احزاب در حدی از آزادی عمل برخوردار باشند که نتیجه فعالیت‌های سیاسی نمایش آزادی باشد، اما نقد مؤثر ارکان قدرت و نیز شرکت نمایندگان گرایش‌های گوناگون در انتخابات آزاد ممکن نباشد، باید به این سؤال جواب داد که «سیاست‌ورزی قانونی» چه فایده‌ای برای جامعه دارد و آیا فرصت شناخت خود، شکوفایی استعدادها و دستیابی به تجربه‌های اصیل را برای فرد فراهم می‌کند؟ از طرف دیگر چنانچه هزینه عمل سیاسی «قانونی» و «غیرقانونی» تفاوت ماهوی نکند، و رژیم سیاسی با منتقدان قانونگرای خود همان‌گونه رفتار کند که با طرفداران اقدامات سیاسی غیرقانونی انجام می‌دهد، فعالیت سیاسی قانونی چه ترجیح عقلانی بر روش‌های غیرقانونی دارد؟ آیا در چنین شرایطی بهتر نیست فعالان سیاسی سکوت کرده، انتخابات را تحریم کنند، یا راهبرد شورشگری و انقلاب را برگزینند؟ به راستی اگر فعالیت سیاسی قانونی به اصلاح رفتار غیرقانونی و غیرعقلانی حکومت منجر نشود، نقش «پوشاندن مشت آهنین با دستکش حریر» را ایفا نمی‌کند؟

۳. شهروندان ایرانی علاقه‌مند به سرنوشت کشور، اما منتقد وضع کنونی، بر اساس تحلیل متفاوت از شرایط و تحولات ملی و بین‌المللی، یا به «اصلاح نظام» معتقدند یا به «تغییر آن». در هر دو حال تحقق اهداف فوق به چهار روش امکان‌پذیر است.<sup>۲</sup>

الف. طرفداران براندازی نظام و مدافع مشی رادیکال، فعالیت سیاسی قانونی را نه تنها مفید ارزیابی نمی‌کنند، بلکه مضر می‌خوانند، چرا که با مشروعیت بخشی به قدرت در سطح بین‌المللی و ایجاد امید در قشرهایی از مردم، مانع تغییر جمهوری اسلامی می‌شود یا دست کم آن را به تأخیر می‌اندازد. به باور این عده آزمون فیصله بخش اصلاح‌پذیری نظام، انتخابات اول اسفند ۸۲ بود. پس از آن حرکت باید در جهت اصلاح قانون اساسی باشد و از نتیجه رفتار انقلابی مردم و تغییر نظام سیاسی نباید نگران بود، چون نتیجه هر چه باشد، از موقعیت کنونی بهتر است.

به معنای محرومیت از فعالیت سیاسی و حقوق مدنی نیست. هم پوشانی قلمروهای "جامعه مدنی"، "سیاست‌ورزی" و "حکومت" در ایران موجب شده است که اشخاص و احزاب هم‌زمان از همه حقوق خود (حقوق مدنی مانند آزادی بیان و نشر و تحزب و تجمع و ... و حقوق سیاسی به خصوص آزادی انتخاب شدن) بهره‌مند، یا از همه آنها یکجا محروم شوند.<sup>۴۳</sup>

۲. ضعف جامعه مدنی و نهادهای آن و "گسست" در فعالیت‌های سیاسی قانونی موجب شده است که با وجود چهار جنبش عظیم اجتماعی در ایران در یک قرن گذشته، تجربیات سیاسی انباشته نشود، فرهنگ سیاسی به اندازه کافی غنی، بهداشتی و دموکراتیک نگردد و نهادهای مدنی مقتدر شکل نگیرد. همچنین فعالان سیاسی و احزاب از سرمایه لازم (نظریه، برنامه، کادرهای مجرب، سازماندهی مناسب، واقع بینی و ...) به منظور پیشبرد توسعه سیاسی یعنی نهادینه کردن حقوق و آزادی‌های شهروندان محروم باشند. حال آنکه فعالیت‌های سیاسی آزاد، علنی و مستمر منجر به تقویت نهادهای مدنی، توازن در قدرت، تعمیق آگاهی‌ها و انباشت تجربیات سیاسی می‌شود و امکان تدوین نظریه مناسب اجتماعی و سیاسی، حرفه‌ای شدن احزاب، تدوین برنامه ملی، تشکیل کابینه سایه و پرورش کادر را فراهم می‌کند. با استمرار سیاست‌ورزی آزاد و رسمی می‌توان با شکاف دولت‌ملت که مختص نظام‌های خودکامه و بسته است، مقابله کرد و نیروهای سیاسی را تشویق و حتی مجبور کرد که همچون نظام‌های دموکراتیک، بر مبنای سیاست‌ها و برنامه‌ها به رقابت بپردازند. علاوه بر آن تداوم سیاست‌ورزی قانونی، فعالان سیاسی را به روز و آنان را با به پای تحولات آبدیده و آزموده می‌کند. در این مسیر صف مدعیان بی‌برنامه و فرصت‌طلب از معتقدان واقعی به حاکمیت مردم و آزادی همه نیروهای سیاسی جدا شده، پالایش و اتلافی تدریجی و البته با انتخاب مردم صورت خواهد گرفت. با اتخاذ این شیوه رهبران کارآمد و جوان مجال شکوفایی استعداد‌های خود را پیدا خواهند کرد و فرهنگ تسامح و تساهل، احترام به دیگری و گفت‌وگو غنی‌تر از همیشه خواهد شد.

در حقیقت پیوستگی فعالیت‌های سیاسی آزاد و علنی علاوه بر تأثیرگذاری بر قدرت و مسئول و پاسخگو کردن آن، این فرصت را فراهم می‌کند که نارسایی اصلی حیات سیاسی معاصر ایران برطرف شود. اگر جامعه ما انقلاب خیز است و در عین حال شور مردمی پس از مدتی فروکش می‌کند و "آمید، وحدت، ایثارگری و عشق به هم‌نوع"، به سرعت جای خود را به "ناامیدی، تفرقه و کسب منافع" و خودخواهی‌های حقیر فردی می‌دهد، اگر حزب در جامعه ما جایگاه مناسب و تعریف روشن ندارد و تنها سه درصد ایرانیان در یکی از سیاسی‌ترین کشورهای

بیکاری، پیری، از کار افتادگی، بی‌سرپرستی، در راه ماندگی، حوادث و سوانح" و اجرای اصل حق داشتن مسکن متناسب با نیاز هر فرد و خانواده ایرانی است.

طبق اصل ۲۲ قانون اساسی نیز کلیه صنایع بزرگ، صنایع مادر، بازرگانی خارجی، معادن بزرگ، بانکداری، بیمه، تأمین نیرو، سدها و شبکه‌های بزرگ آبرسانی، رادیو و تلویزیون، پست و تلگراف و تلفن، هواپیمایی، کشتیرانی، راه و راه آهن و مانند اینها" به صورت "مالکیت عمومی" و "در اختیار دولت" است.

همچنین براساس اصل ۴۵ قانون اساسی، "انفال و ثروت‌های عمومی از قبیل زمین‌های موات یا رها شده، معادن، دریاها، دریاچه‌ها، رودخانه‌ها و سایر آبهای عمومی، کوه‌ها، دره‌ها، جنگل‌ها، نيزارها، بیشه‌های طبیعی، مراعاتی که حریم نیست، ارث بدون وارث، اموال مجهول‌الملك و اموال عمومی که از غاصبین مسترد می‌شود، در اختیار حکومت است تا بنا بر "مصلح عامه" نسبت به آنها عمل کند. علاوه بر موارد فوق، درآمدهای ناشی از فروش نفت نیز حکومت را تا حدود زیادی بی‌نیاز از حمایت بالفعل شهروندان می‌کند.

از سوی دیگر ضعف نهادهای مدنی (احزاب، مطبوعات، NGOها، اتحادیه‌ها، سندیکاها، انجمن‌ها و ...)، فقدان طبقات اجتماعی که اعضای آن واجد علائق و منافع روشن، سازمان سیاسی، رهبری مجرب، برنامه و شعارهای مشخص و هویت متمایز باشند، پراکندگی ایلات و عشایر به گونه‌ای که از دوره رضاشاه به بعد نیروی سیاسی مؤثر محسوب نمی‌شوند، ضعف بخش خصوصی و بالاخره عدم شکل‌گیری خرده‌جنبش‌های اجتماعی (حقوق بشر، زنان، محیط زیست، اقوام و ...) زمینه مناسب تمرکز قدرت و در نتیجه یکه تازی و خودکامگی حکومت را فراهم می‌کند. این در حالی است که قاطبه مردم نیز حل مشکلات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه را از دولت انتظار دارند.

به این ترتیب درآمدهای سرشار نفت، نیروهای مسلح بزرگ و مقتدر (به منظور دفع هرگونه تهدید منطقه‌ای و تجزیه طلبانه)، بوروکراسی عریض و طویل دولتی (برای انجام وظایف آموزشی، خدماتی، بهداشتی و ... در سراسر کشور) و انحصار صدا و سیما در کنار دستگاه‌های ضروری اطلاعاتی و امنیتی از یک سو و ضعف نهادهای مدنی و طبقات اجتماعی از سوی دیگر، اعمال بسیاری از سیاست‌ها و برنامه‌ها را توسط حکومت، به رغم مخالفت افکار عمومی، ممکن می‌کند.<sup>۴۴</sup>

وضعیت فوق (دولت نامحدود یا مطلقه، جامعه مدنی ضعیف یا شکل نگرفته، شهروندان غیر متشکل یا بی‌پناه) عملاً قلمرو دولت را در ایران با قلمرو سیاست و جامعه مدنی یکسان کرده است. بنابراین خروج داوطلبانه یا اخراج ناخواسته از حکومت، به اخراج از قلمرو سیاست و از جامعه مدنی می‌انجامد و سیاست‌ورزی قانونی و اصلاحی را ناممکن می‌کند.<sup>۴۵</sup> حال آنکه در کشورهای دموکراتیک، دایره جامعه مدنی و سیاست به مراتب گسترده‌تر از دایره قدرت است و عدم حضور در حکومت،

اقتدارگراها برای ایجاد انسداد ارزیابی شود، با وجود این، تلاش سازمان یافته و با برنامه اصلاح طلبان و نیروهای سیاسی مستقل، بهره‌برداری از جهت‌گیری افکار عمومی جهانی، همکاری با نهادهای طرفدار دموکراسی و صلح در سطح بین‌المللی و از همه مهم‌تر رفتار مسئولانه شهروندان می‌تواند آرزوی اقتدارگراها را در کسب انحصاری قدرت و در نتیجه نهادینه شدن "فساد اقتصادی، تحجر فرهنگی، بی‌کفایتی مدیریتی و خفقان سیاسی" را با شکست مواجه کند.

دوم. به زعم من سیاست‌ورزی قانونی مادام که انسداد کامل حاکم نشده است و به شرطی که هدف اصلاح طلبان و دیگر منتقدان، تلاش در جهت نهادینه کردن دموکراسی و عدم بازگشت دیکتاتوری باشد، به دلایل زیر مفید است. به سخن روشن چنانچه تعریف

اصلاحات را، دموکراتیزه کردن حکومت و مناسبات سیاسی-اجتماعی، افزایش کارآمدی نظام و بهبود اوضاع کشور و وضعیت مردم از طریق جلب رضایت و اعتماد و مشارکت هرچه بیشتر شهروندان، ارتقای موازین حقوق بشر و حقوق شهروندی و نیز پیوستگی و درک متقابل همه نیرزها و جریانهای سیاسی و اجتماعی از یکدیگر بدانیم، آزمون فیصله بخش اصلاحات و سیاست‌ورزی قانونی و اصلاح طلبانه، کودتای نظامی یا انسداد کامل سیاسی و اخراج سیاست‌ورزان از هر دو حوزه حکومت و جامعه مدنی است.<sup>۴۶</sup>

۱. به علت وظایف، اختیارات و امکانات بسیار گسترده و منحصر به فرد دولت در ایران، سازمان یافته نبودن و بی‌هویتی طبقات اجتماعی، ضعف نهادهای مدنی و انتظارات وسیع مردم از حکومت، سیاست‌ورزی قانونی استقرار دموکراسی را با ضایعات و تلفات کمتر و گستره و عمق بیشتر، به ویژه در درازمدت، ممکن می‌کند. در حقیقت موجه، مفید و بلکه ضروری بودن سیاست‌ورزی قانونی به علل و عوامل اصلی ناکامی تلاش یکصدساله آزادیخواهان ایرانی در استقرار مناسبات دموکراتیک در عرصه سیاست و اجتماع برمی‌گردد. به باور من ویژگی‌ها و کارکرد "دولت"، وضعیت "جامعه مدنی" و نهادهای آن و نیز موقعیت و آرایش نیروهای اجتماعی در ایران اگر منحصر به فرد نباشد با بسیاری از کشورها تفاوت‌های بنیادی دارد و عدم توجه به آنها موجب تدوین راهبردهای ناصحیح و از دست رفتن فرصت‌ها و امکانات و حتی تبدیل فرصت‌ها به تهدیدها می‌شود.

توضیح آنکه بعد از انقلاب مشروطه حوزه وظایف و در نتیجه اختیارات حکومت رو به افزایش نهاد، به گونه‌ای که با قاطعیت می‌توان گفت در تاریخ ایران، حکومت هرگز چنین تمرکز و واجد چنین مسئولیت‌های وسیعی نبوده و چنین امکانات عظیم اقتصادی، اداری، نظامی، انتظامی و امنیتی را دارا نبوده است. اکنون دولت نه فقط مسئول تأمین نظم و امنیت عمومی و ملی و تعیین سیاست‌های کلان است، بلکه طبق قانون اساسی، حکومت موظف به "مبارزه با کلیه مظاهر فساد و تباهی"، تأمین "آموزش و پرورش و تربیت رایگان برای همه در تمام سطوح"، رفع فقر و برطرف ساختن هر نوع محرومیت در زمینه‌های تغذیه، مسکن، کار، بهداشت و تعمیم بیمه، تأمین خودکفایی در علوم و فنون، صنعت، کشاورزی و نظامی"، تضمین حقوق زن در تمام جهات، تأمین اجتماعی همه شهروندان از نظر بازنشستگی،

**فعالیت‌های سیاسی آزاد، علنی و مستمر منجر به تقویت نهادهای مدنی، توازن در قدرت، تعمیق آگاهی‌ها و انباشت تجربیات سیاسی می‌شود و امکان تدوین نظریه مناسب اجتماعی و سیاسی، حرفه‌ای شدن احزاب، تدوین برنامه ملی، تشکیل کابینه سایه و پرورش کادر را فراهم می‌کند**

جهان مایل به فعالیت‌های حزبی اند و "باند‌های پنهان قدرت" عملاً جای احزاب علنی و قانونی را گرفته‌اند، اگر ما با به پای رشد "فردیت" و بروز تفاوت‌ها و اختلاف‌ها نتوانستیم ایم روحیه و چگونگی همزیستی جمعی را تمرین و تقویت کنیم، اگر تئوری توضیح دهنده و پیش‌بینی‌کننده درباره حرکت‌های اجتماعی و سیاسی نیز در مورد عدالت و آزادی و توسعه مناسب با شرایط میهن خود نداریم، اگر مطبوعات منتقد و روشنگر اما غیرساختارشکن کمتر داشته‌ایم و ... عمدتاً ناشی از "گسست" و "انقطاع" فعالیت‌های سیاسی و مطبوعاتی آزاد و علنی و در نتیجه

البته پیمایش مذکور قبل از برگزاری انتخابات مجلس هفتم (اول اسفند ۸۲) انجام شد، ولی حتی اگر فرض کنیم که در این مدت چند درصد از حامیان "اصلاح وضع موجود" کاسته شده باشد، باز هم اکثریت مردم "اصلاح را" بر "انقلاب" و به طریق اولی "اصلاح" را بر "تداوم وضع کنونی" ترجیح می‌دهند.

به علاوه، سردترین انتخابات پس از دوم خرداد، از نظر عدم مشارکت گسترده شهروندان، در دو سال گذشته برگزار شد. با وجود این در اسفند ۸۱ (انتخابات دوازدهم شوراها) ۴۹ درصد و اسفند ۸۲ (در انتخابات مجلس هفتم) ۵۱ درصد ایرانیان واجد شرایط رأی دادند. جالب آنکه در انتخابات مجلس هفتم، دست کم ده درصد از شهروندان در نظر سنجی‌های گوناگون اعلام کرده بودند قصد شرکت در انتخابات را داشته‌اند، ولی به علت رد صلاحیت نامزدهای مورد علاقه شان از دادن رأی خودداری کردند. در هر حال، حتی بدون احتساب این عده، می‌توان گفت هنوز حدود پنجاه درصد ایرانیان (البته در شهرهای بزرگ، ۳۰ درصد شهروندان) مایلند از طریق صندوق‌های اخذ رأی در تعیین سرنوشت خود و کشور مشارکت کنند. بنابراین سیاست‌ورزی قانونی، از جمله شرکت در انتخابات توجیه مردمی دارد. هر چند ممکن است با تداوم نقض حقوق شهروندان و غیر آزاد و غیرقابلیت‌برگزار شدن انتخابات توسط محافظه‌کاران و نیز کوتاهی و فرصت‌سوزی اصلاح‌طلبان، درصد قابل توجهی از نیمه رأی‌دهنده جامعه کاسته شود.

از این پیمایش و نیز از درصد رأی دهندگان واجد شرایط در انتخابات می‌توان نتیجه گرفت که انتقادات و اعتراض‌های بسیاری از شهروندان علیه اصلاح‌طلبان از این انتظار بر نمی‌خیزد که چاره‌براندازی نظام اقدام نکرده‌اند، بلکه گوهر اصلی انتقادات بعضاً درست آنان، به کوتاهی اصلاح‌طلبان در بهره‌برداری از امکانات موجود (به خصوص در حکومت) برای اصلاح بیشتر وضع موجود برمی‌گردد.<sup>(۱۵)</sup>

۵. اگر «فضای مجازی» را مصداق بارز آنچه هابرماس «عرصه عمومی» می‌خواند، ارزیابی کنیم، یعنی حوزه‌ای که در آن «قدرت»، «ثروت» و «منزلت» فاقد تأثیر تعیین‌کننده برگشت و شنود عمومی است، «گفت و گوی آزاد» بین کاربران فارسی زبان اینترنت جریان دارد، و از آن طریق می‌توان نگرش‌ها و گرایش‌های مختلف شهروندان به ویژه قشر متوسط شهرنشین را مشاهده کرد که در حال حاضر گفتمان مردمی و غیر رسمی جامعه را شکل می‌دهد و در آینده نه چندان دور به احتمال زیاد هژمونی سیاسی نیز پیدا خواهد کرد. خوشبختانه ادبیات اینترنتی به زبان فارسی سرشار از مولفه‌های اساسی دموکراسی خواهی بوده، بیانگر آن است که اکثر قریب به اتفاق کاربران خواهان نرم شدن مناسبات سیاسی و اجتماعی و حتی تلطیف رابطه حکومت با جامعه هستند. آنچه در این فضا به چشم می‌خورد گفت و گوی صمیمی و تلاش برای رسیدن به تفاهم و به رسمیت شناختن علائق و سلاقی دیگری است. برای روشن شدن موضوع، کافی است در نظر بگیریم چنانچه در سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ اینترنت در دسترس جوانان ایرانی بود، آنان

استقرار دموکراسی و موقعیت ناپایدار اقتدارگراها در شرایط کنونی، خواست اکثریت مردم نیز تداوم سیاست‌ورزی قانونی" به منظور «اصلاح وضع موجود» است.

توضیح آنکه شرکت کنندگان در پیمایش سراسری در ایران در سال ۱۳۸۲ (زیر نظر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی) در جواب این سؤال که "بین مردم سه نظر در مورد اوضاع فعلی کشور وجود دارد. بعضی معتقدند همین وضع خیلی خوب است و باید از آن دفاع کرد. بعضی معتقدند وضع موجود را باید با انجام اصلاحات بهتر کرد. بعضی هم معتقدند وضع فعلی کشور قابل اصلاح نیست



و همه چیز باید از اساس تغییر کند. به نظر شما اکثر مردم به کدام یک از این سه نظر تمایل بیشتری دارند؟ اعلام کردند که به نظر آنان تمایل ۶۸ درصد مردم "دفاع از وضع فعلی" است. ۳۷۱ درصد پاسخگویان گزینه "تغییر اساسی وضع فعلی" را انتخاب کردند و ۶۲۲ درصد هم وطنان ما معتقد بودند که تمایل اکثر مردم "اصلاح وضع فعلی" است. پاسخ شهروندان مذکور به این پرسش که "خود شما به کدام یک از این سه نظر تمایل بیشتری دارید؟" چنین است: الف. دفاع از وضع فعلی ۷۹ درصد. ب. تغییر اساسی وضع فعلی ۲۷/۳ درصد. ج. اصلاح وضع فعلی ۶۲/۸ درصد.<sup>(۱۶)</sup> پس می‌توان گفت اکثر شهروندان خواهان اصلاح وضع موجودند اصلاح طلبی برخواست نزدیک به دو سوم شهروندان تکیه دارد.

ضعف جامعه مدنی و نهادهای آن بوده است.<sup>(۱۷)</sup> بر این اساس معتقد مادام که انسداد کاملاً حاکم نشود و نیروهای سیاسی حتی اگر از مشارکت در مدیریت کشور محروم گردند، اما از جامعه مدنی اخراج نشوند، باید فعالیت‌های سیاسی و مطبوعاتی و دانشجویی و... قانونی را با جهت‌گیری مشخص علیه موانع اصلی مردم سالاری و در جهت تقویت نهادهای مدنی و تعمیق فرهنگ دموکراتیک و تدوین برنامه پرورش کادر ادامه دهند و افق جدیدی را در چشم انداز ایرانیان ترسیم کنند.<sup>(۱۸)</sup> پس هدف فعالیت سیاسی قانونی، صرفاً حضور در حکومت نیست، بلکه این راهبرد می‌تواند ضمن توزیع قدرت و تثبیت دستاوردها، در انباشت تجربیات سیاسی، تعمیق فرهنگ گفت و گو، تقویت جامعه مدنی و نهادهای آن و سازمان‌یابی طبقات اجتماعی نقش تعیین‌کننده ایفا کند.<sup>(۱۹)</sup>

۳. سیاست‌ورزی قانونی در مقایسه با راهبردهای دیگر بهداشتی‌تر، عقلانی‌تر و عملی‌تر است. هزینه این روش در استقرار دموکراسی کمتر و برآیند سود و زیان آن مثبت‌تر است، ضمن آنکه احتمال می‌رود که مانع شکل‌گیری استبداد مطلقه شود، که خطر اصلی و فوری اجتماعی مشابه ماست. در واقع در شرایطی که اقتدارگراها برای تحقق کامل پروژه انحصار قدرت، سرکوب نهادهای مدنی، تضعیف آرمان و فرهنگ دموکراتیک، افزایش هزینه فعالیت‌های سیاسی و... در موقعیت گذار به سر می‌برند، آسانتر می‌توان با اجرای برنامه‌های فوق مقابله کرد تا زمانی که آنان همه ارکان قدرت را در کنترل خود بگیرند. هم اکنون محافظه‌کاران با وجود در اختیار گرفتن بسیاری از مناصب قدرت، از یک طرف به علت مقابله با مطالبات برحق مردم و نیز ضعف و اختلافات درونی و عملکرد نامناسب مجلس هفتم در همین پنج ماه و از طرف دیگر به دلیل هوشیاری عمومی و خودآگاهی فردی و جمعی قشرهای گوناگون تحت فشار شدیدی قرار دارند و حتی در مقایسه با دهه اول انقلاب و در بحرانی‌ترین شرایط جنگ تحمیلی، که منتقد امام و اپوزیسیون دولت مهندس موسوی بودند، از اعتماد به نفس کمتری برخوردارند. بنابراین

مقابله آزاد و علنی با طرح‌های طالبانی در داخل و طرد سیاست‌های ماجراجویانه در خارج، مادام که امکانپذیر است، مؤثرتر از هر روش دیگری است.<sup>(۲۰)</sup> از سوی دیگر راه کارهای رقیب سیاست‌ورزی قانونی، به ویژه «صبر و انتظار»، «فعالیت‌های زیر زمینی» و غیر قانونی، «جلب اعتماد قدرت به قیمت دوری از مردم» قبلاً در ایران آزموده شده و نتیجه مثبت و پایدار نداشته‌اند. راهبردهای مذکور، حتی با احتساب «انافرمانی مدنی»<sup>(۲۱)</sup> در بالاترین فرض، قادر به تغییر رژیم خواهند بود، اما به استقرار دموکراسی نخواهند انجامید. ۴. علاوه بر دلایل فوق، یعنی توجه به اختیارات، امکانات و اقتدار دولت غول‌پیکر و متمرکز و نیز ضعف جامعه مدنی در ایران<sup>(۲۲)</sup>، پیامدهای مثبت فعالیت‌های سیاسی آزاد و علنی، ناکارآمد بودن راهبردهای رقیب در

چه مطالبی را و از چه زاویه‌ای مطرح می‌کردند. بدون تردید گفتمان انقلابی و ادبیات خشن حرف نخست‌رانی زد. سوم. می‌دانیم که:

۱. سیاست‌ورزی آزاد، علنی و اصلاح طلبانه مبتنی بر این پیش فرض هاست:

- الف. وضع موجود مطلوب نیست.
- ب. ایجاد تحول و اصلاح در وضع موجود از طریق بالفعل کردن استعداد های جامعه در چارچوب نظم حاکم، با وجود مشکلات و موانع عدیده ممکن است.
- ج. کنش سیاسی اصلاحی پیش از آنکه تلاش برای تحقق آرمان شهر باشد، شیوه‌ای است که با آن می‌توان ظلم را محدود کرد، ناعدالتی را کاهش داد، حقوق شهروندان را به طور نسبی پاس داشت و در سطح ملی به تدریج به سمت تحقق فرآیند بهتر حرکت کرد. با این روش در صورتی که با انسداد کامل مواجه نشویم قادر است ما را به دموکراسی استوار، مردمی و مشارکتی در ایران و صلح در منطقه رهنمون کند.

دستاوردهای ملت و کارنامه و عملکرد اصلاح طلبان در سال‌های اخیر بیانگر نتایج مثبت و مشخصی است که با کاربست سه اصل مذکور در تجربه روزمره سیاسی حاصل شده و امکان تکرار و تداوم آنها در آینده فراهم است. در مقاله "دوم خرداد؛ خدمت یا خیانت؟" (دوم خرداد؛ مثبت یا منفی؟، روزنامه شرق، ۱۳۶۳/۸۲) برخی از آنها را شرح داده‌ام. در اینجا تأکید می‌کنم که مقایسه وضعیت جامعه در دو مقطع ۱۳۷۵ و ۱۳۸۳ و مقایسه دو دوره هشت ساله ریاست جمهوری کنونی و قبلی بهتر معلوم می‌کند جنبش اصلاحی ملت چه دستاوردهایی داشته است.

۲. پیش فرض های راهبرد "صبر و انتظار" بر اساس دیدگاه "اصلاح پذیر بودن نظام" آن است که:

- الف. وضع موجود مطلوب نیست.
- ب. اصلاح وضع موجود در کوتاه مدت حتی با فعال کردن نیروهای اجتماعی و سیاسی ممکن نیست.
- ج. اقتدارگراها قادر به پاسخگویی به مطالبات مردم نخواهند بود و دیر یا زود مجبور خواهند شد آزادی انتخابات را تضمین و همه نیروهای سیاسی را به شرکت در آن دعوت کنند. اکثریت شهروندان نیز در چنین شرایطی در انتخابات شرکت کرده به طرفداران این مشی رای خواهند داد. پس راهبرد فوق نیروها را حفظ، انتخابات کنونی را نامشروع و عملکرد اقتدارگراها را غیرقانونی جلوه می‌دهد. در عین حال این امکان را فراهم می‌کند که پس از مدتی بتوان با رای شهروندان در حکومت حضور یافت و به مردم خدمت کرد.

در نقد این استراتژی می‌توان گفت:

۱. فرض کنیم تحلیل فوق درست باشد، و "سکوت قبرستانی" کوتاه مدت ناشی از "خاموشی" نیروهای سیاسی را، "رستاخیز انقلاب" در هم نشکند و مردم مجدداً به انجام اصلاحات در درون نظام، پس از یک دوره حاکمیت استبداد مطلقه، رای دهند و حتی اشخاص و احزاب «منتظر» را برگزینند. انتظار می‌رود که در آن زمان چه اتفاقی رخ دهد؟

تجربه نشان داده است که حاکمیت یکپارچه اقتدارگراها معمولاً با اختناق کامل و سرکوب شدید منتقدان و مخالفان، افزایش فساد مالی و اقتصادی، گسترش رانت خواری و اعمال تبعیض های گسترده، توزیع مناصب به اشخاص بی کفایت و فرصت طلب، دادن امتیازهای بزرگ به دول خارجی به منظور جلب حمایت یا سکوت آنها، بی‌اعتنایی روزافزون به مطالبات مردم و ... از یک سو و ضعیف ماندن احزاب مردمی، تربیت نشدن کادرهای مناسب، بی‌بهره ماندن از ابتکارات و توان جوانان مستعد اما ناشناخته و ... از سوی دیگر همراه است. به

### بعد از انقلاب مشروطه حوزه وظایف و در نتیجه اختیارات حکومت رو به افزایش نهاد به گونه‌ای که با قاطعیت می‌توان گفت در تاریخ ایران، حکومت هرگز چنین متمرکز و واجد چنین مسئولیت های وسیع نبوده و چنین امکانات عظیم اقتصادی، اداری، نظامی، انتظامی و امنیتی را دارا نبوده است

محض بروز رخنه در سد دیکتاتوری، موج عظیم اعتراضات و مطالبات مردمی رخ می‌نماید. با انتخابات نسبتاً آزاد (به ویژه در تهران و مراکز استانها) بخشی از منتقدان و نیروهای محدود امکان سهیم شدن در قدرت و خدمتگزاری به مردم پیدا می‌کنند، ولی به علت حرفه‌ای و سراسری نبودن احزاب، ناشی از دوری از عرصه سیاست، فقدان برنامه واقع بینانه و همه جانبه منتقدان، کمبود کادرهای با تجربه و آشنا به شرایط ملی و بین‌المللی و عدم تمرین دموکراسی شهروندان، رهبران اصلاحات با مشکلات عدیده مواجه شده، بسیاری از انتظارات مردم برطرف نگردیده، سقوط استبداد یا عقب نشینی مستبدان با هرج و مرج همراه می‌شود. بعد از مدت کوتاهی بحران‌سازی های اقتدارگراها، دسیسه های عوامل قدرت های خارجی، عدم آمادگی اصلاح طلبان، سوء استفاده فرصت طلبان از پتانسیل آزاد شده، اختلافات آزادیخواهان و برطرف نشدن بسیاری از مشکلات و ... در صدد عظیمی از مردم را دلسرده می‌کند. همین مساله بستر ساز انفعال ملی و بازگشت دیکتاتوری شدیدتر از گذشته شده، سیکل قدیمی سیاست در ایران، از مشروطه تا کنون، یعنی "استبداد، انقلاب، هرج و مرج و استبداد" را تکرار می‌کند.

بنابراین حتی اگر با راهبرد "صبر و انتظار" اجازه دهیم حکومت اقتدارگراها یکدست شده و کشور با بن بست مواجه شود، تجربه اندوزی اقتدارگراها، مرسوم و سخت شدن روش ها و مناسبات استبدادی، انباشت مطالبات مردمی و ضعف اپوزیسیون قانونی، دموکراسی را به ارمغان نخواهد آورد. در واقع "گری" حکومت، به "گنگی" در جامعه دامن می‌زند و آزادی های کوتاه مدت نمی‌تواند لگنت زبان را برطرف کند و فرهنگ گفت و گو، تعامل، سازگاری و تحمل همدیگر را نهادمند نماید. (برعکس، در مواردی گسترش بی نظمی پس از قدرت گرفتن اپوزیسیون قانونی چنان وحشت آفرین می‌شود که بسیاری از شهروندان ظهور "مرد قدرتمند" را انتظار می‌کشند تا با قاطعیت و خشونت بیشتر از آغاز نهضت، نظم و امنیت را مستقر سازد. تصور می‌کنم به همین علت دیکتاتوری رضاشاهی به مراتب نفس گیرتر از استبداد محمدعلی شاهی بود، و استبداد پهلوی دوم پس از کودتای ۱۳۳۲ و نیز دیکتاتوری وی پس از سرکوب خونین ۱۳۴۲

### ضعف نهادهای مدنی، فقدان ملیتات اجتماعی که اعضای آن واجد علائق و منافع روشن، سازمان سیاسی، رهبری مجرب برنامه و شعارهای مشخص و هویت متمایز باشند، و بالاخره عدم شکل‌گیری خودره جنبش های اجتماعی (حقوق بشر، زنان، محیط زیست، اقوام و ...) زمینه مناسب تمرکز قدرت و در نتیجه یکه تازی و خودکامگی حکومت را فراهم می‌کند

به مراتب سرکوبگر و تحقیرآمیزتر از سالهای پیش از به قدرت رسیدن دکتر مصدق یا وقوع قیام ملی پانزدهم خرداد بود.

۱. چنانچه تحلیل فوق دقیق نباشد و "استبداد مطلقه"، "انقلاب خیز" شود، طرفداران مشی "صبر و انتظار" درباره تبعات راهبرد خود چه پاسخی خواهند داد؟ آیا مسئولیت چنین وضعی صرفاً به عهده اقتدارگراها خواهد بود و نخبگان سیاسی، به خصوص کسانی که همواره هزینه های انقلاب را بیشتر از فواید آن می‌خوانند، و در عین حال انفعال و گوشه گیری آنان به استقرار استبداد مطلقه کمک می‌کند و زمینه ساز بروز انقلاب می‌شود، مسئولیت نخواهند داشت؟

۱. پیش فرض های اول و دوم راهبرد "سکوت" و "صبر و انتظار" با هر دو هدف "تغییر نظام سیاسی" یا "حضور موثر" یا مجدد در حکومت "مشابه بوده، تفاوت در بند "ج" است. براندازان به عوض مشارکت در قدرت به تغییر نظام دل بسته اند. حال آنکه قیام عمومی یا دخالت خارجی، ممکن است به سقوط نظام سیاسی، البته پس از مدتی ناروشن و با هزینه و نتایج نامعلوم. منجر شود، اما تجربه نشان داده است چنانچه با تغییر نظام سیاسی، استقلال و تمامیت ارضی کشور آسیب نیند و امنیت عمومی و ملی مخدوش نشود، به همان دلایل پیش گفته، که مهمترین آن عدم انباشت تجربیات سیاسی، ضعف نهادهای مدنی، سلطه فرهنگ حذفی و عدم آمادگی نخبگان سیاسی و شهروندان است، مادام که دولت غول پیکر است و جامعه مدنی و نهادهای آن بسیار ضعیف، تغییر نظام سیاسی به استقرار دموکراسی ختم نخواهد شد و هر کس "قدرت" را در دست بگیرد، دیر یا زود «منویات» خود را به زور پیش خواهد برد. به علاوه اگر جنبش انقلابی جدید "استقلال"، "تمامیت ارضی کشور" و "نظم اجتماعی" را مخدوش کند، چه کسی پاسخگو خواهد بود؟ براستی آیا فقط فتخعلی شاه و درباریان قاجار در جدایی قسمت های مهمی از سرزمین ایران، در جریان جنگ با روس ها و عقد معاهدات ننگین ترکمان جای و گلستان مقصرند و نخبگانی که در آن زمان سکوت کردند یا منفعل بودند، نباید سرزنش شوند؟<sup>(۹)</sup>

۳. یکی از شعارهای جذاب در شرایط کنونی، به ویژه میان بسیاری از هم وطنان ما در شهرهای بزرگ، طرح مطالبات بنیادی و انجام تغییرات ساختاری مانند تغییر قانون اساسی<sup>(۱۰)</sup> و برپایی رفتارندم یا اصلاحات ساختار شکن بدون توسل به خشونت است. در این زمینه باید گفت به علت ضعف نهادهای مدنی و پتانسیل بالای درگیری و خشونت ورزی، شعارها و راه حل های رادیکال در حال حاضر - حتی اگر بخواهد مسالمت آمیز و قانونی اجرا شود - عملاً به درگیریهای خیابانی و تعطیلی سیاست ورزی قانونی منجر می‌شود، اقتدارگراها را منسجم و استقرار دیکتاتوری را تسریع و تسهیل می‌کند. تأکید می‌کنم تغییرات بنیادین در جامعه‌ای که ویژگی آن "دولت نامحدود"، "جامعه مدنی ضعیف" و "شهروند بی‌پناه" است، تنها با انقلاب و بسیج همگانی مردم امکان پذیر است؛ انقلابی که حتی بر فرض وقوع و جلب رضایت خاطر کوتاه مدت مردم، در استقرار دموکراسی موفق نخواهد بود و در موقعیت فعلی ممکن است در عرصه امنیت ملی و یکپارچگی کشور فاجعه آفرین باشد.<sup>(۱۱)</sup>

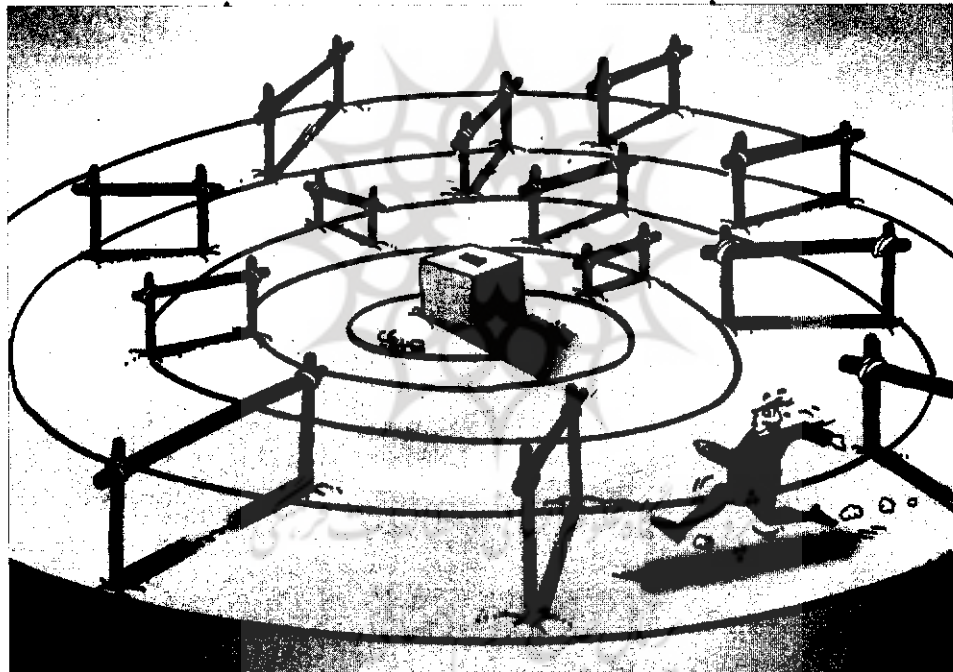
طرفداران راهبرد فوق می‌توانند ادعا کنند که استراتژی مذکور برای تغییر نظام سیاسی به گونه‌ای نخواهد بود که استقلال، امنیت عمومی و ملی و نیز یکپارچگی کشور را تهدید کند و فقط منجر به جراحی و حذف غدد چرکین آن خواهد شد. اما سؤالی که جواب آن داده نمی‌شود، این است که از کجا به چنین یقینی رسیده‌اند که اکثریت مردم گزینه تغییر نظام را به هر قیمت و تحت هر شرایطی به اصلاح آن

ترجیح می‌دهند؟ مهم‌تر آنکه چه تضمینی است که در صورت فروپاشی نظام، فقط غدد چرکین حذف شوند و "ایران" و "ایرانیان" آسیب‌های جدی متحمل نشوند؟ سرانجام به چه دلیل جایگزین احتمالی جمهوری اسلامی، نظامی دموکراتیک است، نه دیکتاتوری؟<sup>(۳۲)</sup>

۴. از طرفداران «کناره‌گیری» و «تحریم» می‌پرسم که انتشار روزنامه‌هایی همچون پاس‌نو، شرق، وقایع اتفاقیه و جمهورییت در دو سال گذشته به سود آرمان دموکراسی و به ضرر اقتدارگراها بوده است یا عدم انتشار یا تعطیلی داوطلبانه آنها محافظه‌کاران را به وحشت می‌انداخت؟ آیا تخصص تاریخی، اصلاح‌طلبانه و شجاعانه نمایندگان مجلس ششم علیه ردصلاحیت‌های غیرقانونی، انتخابات‌نمایشی را بیشتر افشا و شهروندان را آگاه‌تر کرد یا سکوت و تحریم انتخابات قبل از ثبت نام داوطلبان چنین اثری می‌گذاشت؟ افشای مقاصد و تصمیمات ماجراجویانه اقتدارگراها توسط اصلاح‌طلبان که می‌توانست پرونده کشورمان را در زمینه مسائل هسته‌ای به شورای امنیت سازمان ملل بکشاند

و سرنوشتی همچون عراق را بر ایران تحمیل کند، به نفع مردم و کشور است یا به ضرر آنها؟ آیا مخالفت با انجام طرح‌های طالبانی برخی راه‌یافتگان به مجلس هفتم به سود مبین و ملت است یا سکوت و انفعال اصلاح‌طلبان و اجرا شدن این طرح‌ها جامعه را به پیش می‌راند؟ آیا انحلال داوطلبانه احزاب سیاسی مانند مجاهدین انقلاب، جبهه مشارکت و دفتر تحکیم وحدت طرفداران استبداد دینی را ناراحت می‌کند و تداوم حیات و گسترش فعالیت آنها، خشنودی آنان را به همراه دارد؟<sup>(۳۳)</sup>

به علاوه می‌توان به دو تجربه‌ای اشاره کرد که



تفاوت دو راهبرد «انفعال» و «تلاش» را نشان می‌دهد. محافظه‌کاران طی سالهای گذشته کوشیدند دو بال بزرگ جنبش اصلاحی (مطبوعات و دانشگاهها) را قطع کنند و آنها را از امیدآفرینی و آگاهی بخشی بازدارند. برخورد با فعالان دانشجویی تا حدودی نتیجه داد و در نهایت بخشی از آنان شعار و مشی «دوری از قدرت» را برگزیدند. قصد آنان افشای خودکامگی و قانون ستیزی قدرت بود، اما چون راهبردها مناسب نبود، این انتخاب عملاً دانشجویان را از عرصه سیاست و اجتماع (نه فقط قدرت) دور و آنان را از معادلات سیاسی تا حدود زیادی حذف کرد. به این ترتیب جنبش دانشجویی به جریانی کم‌رنگ و غیر مؤثر، نه فقط در جامعه، بلکه حتی در دانشگاهها تبدیل شد و این خواست اقتدارگراها بود که جنبش دانشجویی از شور و حرکت و نقد قدرت باز ایستد، بدون آنکه مخالفان دموکراسی بابت آن هزینه بپردازند. اقتدارگراها اکنون می‌توانند با خیال آسوده بگیرند و ببینند، بدون آنکه نگران عکس‌العمل نزدیک به دو میلیون دانشجو در سراسر کشور باشند. در عوض، مطبوعات بسا وجود برخوردارهای غیرقانونی (تعطیلی فله‌ای بیش از ۱۰۰ روزنامه و هفته‌نامه و...، بازداشت، محاکمه و محکومیت

روزنامه‌نگاران شاخص کشور، پلمپ ساختمانها و تهدید مداوم اصحاب قلم و...، منفعل نشدند. اگر چه مطبوعات اصلاح طلب اکنون به سبک «جامعه» و «صبح امروز» و «خرداد» و «نوروز» منتشر نمی‌شوند، اما تداوم فعالیت آنها موجب شده است که ضمن بهره‌مندی از همدلی و همراهی افکار عمومی، امید فشره‌هایی از مردم را زنده نگه دارند، به اطلاع‌رسانی و روشنگری ادامه دهند، به توسعه و تعمیق فرهنگ دموکراتیک یاری رسانند، امکان تصحیح برخی از سیاست‌های غلط را فراهم کنند و بر فضای سیاسی، اجتماعی کشور اثر تعیین‌کننده بگذارند. جالب آنکه همین مطبوعات تنها تریبون‌هایی هستند که عقاید دیگران از جمله «صابران» و «منتظران» را منعکس می‌کنند. پس هیچ کدام از دو راهبرد «دوری از قدرت» و «حضور در قدرت» به هر قیمت نمی‌تواند چرخه معیوب سیاست در ایران را اصلاح کند تا استبداد باز تولید نشود.<sup>(۳۴)</sup>

۵. امید به بیگانگان نیز منطقی نیست؛ زیرا صرف نظر از اینکه دل بستن به دخالت قدرت‌های بزرگ در سرنوشت

در نقد سیاست‌ورزی آزاد علنی می‌توان پرسید که آیا این روش می‌تواند مقاومت اقتدارگراها را درهم شکند و آنان را در جهت دموکراتیزاسیون مناسبات اجتماعی، سیاسی به تمکین وادارد و تلاش‌های اصلاحی را به بن بست نکشاند. همچنانکه در انتخابات مجلس هفتم شاهد بودیم؟ این عده با مفید خواندن کنش سیاسی قانونی و رسمی و ترجیح آن بر سایر راهبردها موافقت، اما معتقدند انسداد هم اکنون حاکم شده است و اصلاح‌طلبان از حکومت اخراج شده یا در حال اخراج شدن هستند. پس مشی مذکور «ممکن» نیست و بحث فوق بی‌فایده است.

در پاسخ باید گفت:

الف. هنوز در جامعه ما انسداد کامل حاکم نشده است، اگر چه اقتدارگراها در آن مسیر حرکت می‌کنند. پس مادام که حتی به صورت نسبی می‌توان به سیاست‌ورزی آزاد و علنی پرداخت، نباید داوطلبانه سکوت و انفعال پیشه کرد. این کار مانند خودکشی کردن از ترس مرگ است، به خصوص که اصلاح‌طلبان در دولت، مجلس (اقلیت) و شوراهای شهر و روستا (اکثریت) حضور دارند. در جامعه مدنی نیز فعال‌اند و همه راهها مسدود نشده است.

ب. چنانچه همه آزادبخش‌ها و عدالت‌طلبان با روش‌های قانونی و کم‌هزینه، اما به صورت پیوسته، با استقرار استبداد مطلقه مخالفت ورزند و از روند دموکراسی خواهی حمایت کنند، اقتدارگراها نه تنها موفق به ایجاد انسداد کامل نخواهند شد، بر عکس، مجبور می‌شوند بخش‌هایی از حقوق و آزادی‌های شهروندان را به رسمیت بشناسند. دقت شود که «سیاست برآیند اراده‌ها و نیروهاست» نه نتیجه افکار عمومی. پس اگر افکار عمومی تبدیل به نیرو شود، می‌تواند اقتدارگراها را به عقب نشینی وادارد، کمابینه در موارد متعدد از جمله در جریان قتل‌های زنجیره‌ای و حکم‌نگین اعدام دکتر آغاجری شاهد بودیم. از سوی دیگر پیامد انفعال‌های مناسبات پیشین و بلکه وضعیتی بدتر خواهد بود. برای مثال چنانچه دانشگاهیان، فرهنگیان، کارمندان، هنرمندان و... در جریان انتخابات مجلس هفتم فعالانه شرکت می‌کردند، نتیجه آن نمی‌شد که شاهدیم. بی‌تفاوتی و کناره‌گیری در اوج چالش «بنیادگرایی» و «دموکراسی خواهی»، کمر اصلاحات را می‌شکند نه اینکه پشت اقتدارگرایی را خم کند. پس سکوت و انفعال شاید در حاکمیت مطلقه مستبدان (مثلاً در سالهای ۱۳۲۲ تا ۱۳۵۶) توجیه داشته باشد؛ اما در شرایطی که دو جبهه رو در روی هم ایستاده‌اند، پیروزی

کشور توجیه ندارد و با تجربیات تاریخی ایرانیان سازگار نیست، نمونه عراق نشان می‌دهد کشتار دست کم هزاران نفر در تکتیکی ترین جنگ دنیا اجتناب‌ناپذیر است. تازه این راهبرد هنگامی قابل تأمل است که هلاکت ده‌ها هزار کودک عراقی را بر اثر تحریم‌های گوناگون دوازده ساله پیش از تهاجم ایالات متحده به عراق (در فاصله سالهای ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۳)، عقب‌ماندگی ناشی از تحریم و نیز زیانهای جنگ ۲۱ روزه تا سقوط صدام را نادیده انگاریم و چشمان خود را بر نابودی زیربنای اقتصادی عراق و حوادث پس از اشغال آن کشور، به خصوص در زمینه تقویت تعصبات بنیادگرایانه و خشونت‌ورزی در آن کشور و در سطح منطقه ببندیم.

از سوی دیگر از کجا معلوم است که «جنگ طلبان آمریکایی» پس از انفعال مردم و سکوت اصلاح‌طلبان و منتقدان و در نتیجه حاکمیت مطلق اقتدارگراها، مصلحت خود را در سازش با آنان به سود اهداف منطقه‌ای خود ببینند و با گرفتن امتیازهای بزرگ حکومت اقتدارگراها را به رسمیت نشناسند؟ مگر قدرت‌های بزرگ وقتی منافعتشان ایجاب کرد یا اختلاف پیدا کردند یا زورشان نرسید، حکومت‌های استبدادی، فاشیستی و توتالیتر را در

است، اما هرگز ثابت نشده که فواید آن بیشتر است. ثانیاً قبل از هر نوع خیال‌پردازی درباره عیار بالاتر اصلاحگری ناشی از انقلاب آرام و مخملی یا مداخلة نظامی خارجی و دستاوردهای آن، باید «ایران»ی باشد تا تحولات موجود یا موعود در چارچوب مرزهای آن تحقق پذیرد. به همین دلیل مخالفان سیاست‌ورزی قانونی باید جواب دهند که از کجا به این یقین رسیده‌اند که «استقلال» و مهم‌تر از آن «یکپارچگی» ایران تحت هر شرایطی حفظ خواهد شد و آنان طرح‌های خود را با فرض به رسمیت شناختن این موجود تاریخی و جغرافیایی به پیش خواهند برد؟

ثالثاً به فرض اینکه پس از قیام یا اشغال، «ایران» در عرصه سیاسی و جغرافیایی منطقی به بقای خود ادامه دهد، باید به این سؤال جواب داد که این واحد سیاسی و ملی به چه شکل اداره خواهد شد؟ آیا شهروندان ایرانی تا آنجا کشانده نخواهند شد که به علت ضعف جامعه مدنی و نهادهای آن و نیز به دلیل انباشت کینه‌ها و نیز سهم‌خواهی‌های خطرناک، شاهد وقوع بی‌نظمی، ناامنی و هرج و مرج در کشور شوند؟ به علاوه چه کسی می‌تواند ادعا کند که حتی در صورت حفظ «تمامیت ارضی» کشور، دموکراسی جایگزین استبداد دینی خواهد شد؟

رابعاً منتقدان «سیاست‌ورزی قانونی» و «اصلاح‌گری داخلی» به این نکته بسیار مهم توجه ندارند که میلیتاریستی شدن فضای کشور، استقرار دموکراسی، را با موانع بزرگ مواجه کرده، به رشد بنیادگرایی در ایران می‌انجامد. دور تازه‌ای از کشمکش‌ها آغاز خواهد شد که حتی در صورت برپایی انتخابات آزاد، احتمال پیروزی جنگ‌طلبان وطنی، که بر ویتنامیزه کردن ایران و اخراج نظامیان بیگانه از کشور تأکید خواهند کرد، افزایش خواهد یافت. حال آنکه دموکراسی خواهی بومی مبتنی بر صلح‌طلبی می‌تواند جنگ‌طلبان آمریکایی و ایرانی را هم زمان منزوی کند.

نگرانی اصلی این است که در شرایطی نخبگان و قشرهای مدافع دموکراسی احساس ناامیدی و خستگی کنند و انفعال افزایش یابد که در لحظه ویژه‌ای به سر بریم و پایداری بیشتر بتواند تاریخ معاصر ایران را در مسیر استقرار دموکراسی قرار دهد. ما اکنون واجد استقلال بوده، تمامیت ارضی کشور، نظم عمومی و منافع ملی را جز بی‌عملی یا خطاهای ما، عامل مؤثر دیگری تهدید نمی‌کند، ضمن آنکه امکان رشد و بلکه جهش اقتصادی و علمی کشور اجمالاً مهیاست. تبدیل شرایط کنونی به موقعیتی مبهم، متزلزل و خطرناک ناشی از آرزوی دخالت خارجی یا انقلاب آرام و صورتی خردمندانه نیست.

۱. برای مثال در سالهای ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ فعالیت سیاسی قانونی در ایران ممکن نبود، زیرا مخالفان قانونگرا نه تنها نمی‌توانستند در انتخابات نامزد شوند و احیاناً اکثریت مجلس را در اختیار بگیرند و کابینه تشکیل دهند، بلکه از انتشار روزنامه و تشکیل حزب نیز محروم بودند. وقتی انتخابات صددصد نمایشی و مجلس نیز کاملاً فرمایشی و بله‌قربان‌گو شد و حتی دو حزب «مردم» و «ایران نوین» که رهبران آنها از چهره‌های شناخته شده رژیم به شمار می‌رفتند و صد در صد به شاه وفادار بودند، تحمل نشدند و عضویت شهروندان در حزب رستاخیز اجباری شد،

مختصات کنونی کشور، منطقه و جهان، راهبرد صبر و انتظار و دلخوش کردن به سیر خود به خودی اوضاع سیاسی حداکثر می‌تواند به جمهوری اسلامی ضربه زند، اما آینده‌ای مطمئن، با ثبات و دموکراتیک را نوید نمی‌دهد. افزون بر آن می‌تواند خطرات جدی متوجه میهن و مردم کند.

به نظر می‌رسد آنچه باعث ارزیابی منفی دستاوردهای هفت سال گذشته (در کنار ناکامی‌های جدی، کمرشکن و تلخ) توسط منتقدان سیاست‌ورزی قانونی در چارچوب قوانین و نظام موجود می‌شود، تا حدودی به امیدواری به عامل بیرونی و جهانی برمی‌گردد. ظاهراً منتقدان تز سیاست‌ورزی قانونی نیز این ادعا را قبول دارند، زیرا هنگامی که براین آنان در انکار پیشرفت‌های نسبی جنبش اصلاح‌طلبی به بن بست می‌رسد، به استدلال دیگری روی آورده، می‌گویند به جای مقایسه وضعیت کشور و منطقه، قبل و بعد از دوم خرداد، امر داور را به جای دیگر، یعنی به نقش عوامل خارجی منتقل کنند. به باور آنان میزان پیشروی اصلاحات درونی در مقایسه با آنچه از رهگذر مداخلات جهانی (به ویژه در شکل خشن و نظامی آن) می‌تواند عاید ایران شود «اندک» است. بر این مبنای اصلاحات واقعاً موجود داخلی، در پای تحولات و «اصلاحات موعود جهانی» قربانی می‌شود.

به نظر من منتقدان اصلاحات درون‌زا و سیاست‌ورزی قانونی از استاندارد واحد در دفاع یا انتقاد از «وضع موجود» و «وضع موعود» تبعیت نمی‌کنند. زیرا آنجا که بحث از دستاوردهای واقعاً موجود اصلاحات و ضرورت حفظ و تکمیل آن پیش می‌آید، پای یک امر موعود و خیالی را پیش آورده، همه چیز را به سیر اتوماتیک تحولات جهانی یا مردمی حواله می‌کنند. ولی زمانی که نوبت به نقد پیامدهای واقعاً موجود عملکرد آمریکا در عراق یا انفعال در دو انتخابات اخیر می‌رسد، وعده یک آینده درخشان می‌دهند که گویا قرار است پس از عبور از مرحله «گذار» به آنجا برسیم. (۲۵) حال آنکه تجربه عراق و افغانستان توانایی دولت ایالات متحده را در براندازی نظام‌های خودکامه در منطقه ما نشان می‌دهد، در عین حال ثابت می‌کند، همانطور که آگاهان سیاسی پیش‌بینی می‌کردند، کاری که آنان می‌توانند بکنند، برانداختن نظام موردنظرشان است و نه لزوماً استقرار یک نظام و نظم دموکراتیک به جای آن. به این ترتیب استدلال منتقدان و مخالفان سیاست‌ورزی قانونی، حداکثر تا آنجا می‌تواند درست باشد که سقوط نظام نامطلوبشان را پیش‌بینی می‌کنند، ولی همین برهان متضمن هیچ نوع آینده‌نگری در جهت استقرار دموکراسی در ایران نیست. به همین دلیل دربرآورد توازن موجود بین هزینه. فایده سیاست‌ها با مشکل مواجه می‌شوند. به عبارت واضح و صرف نظر از هرگونه مناقشه درباره امکان تغییر رژیم در کوتاه مدت، بحث این است که:

اولاً هزینه گزاف دخالت نظامی خارجی (قبل، حین و بعد از عملیات نظامی) در مقایسه با هزینه‌های اصلاح‌طلبی و سیاست‌ورزی قانونی به مراتب سنگین‌تر

هم متعنت نیست، بی‌عملی می‌تواند خیابت به آرمانهای ملی تلقی شود. ج. فرض کنیم همه تلاش‌هایمان را انجام دادیم اما ناکام ماندیم و انسداد کامل حاکم شد یعنی به وضعیت ادعایی گوشه‌نشینان می‌رسیم که فعالیت‌های قانونی و آزاد ممکن نیست. در آن صورت چه چیزی را از دست داده‌ایم؟ البته این نگرانی برای اشخاص و احزابی مطرح است که می‌توانند آلت‌رناتیو دیگری انتخاب کنند (مثلاً مشی مسلحانه یا نافرمانی مدنی) و لذا نباید فرصت کنونی را از دست بدهند. چرا که ممکن است اجرای برنامه آنان در آینده با مشکلاتی مواجه شود، اگر از امروز حرکت خود را آغاز نکنند. حال آنکه حتی اگر انسداد کامل سیاسی برقرار شود، اصلاح‌طلبان جز انجام فعالیت‌های قانونی اقدامی نخواهند کرد. حداکثر آن است که احزابشان منحل، روزنامه‌هایشان تعطیل و فعالانشان دستگیر خواهند شد. باز هم همان حرکت اصلاحی را ادامه خواهند داد، در دانشگاه‌ها یا در بازداشتگاه‌ها.

د. به باور من هنوز ظرفیت‌های زیادی وجود دارد که با تکیه بر آنها می‌توان از استقرار انسداد کامل که انقلاب خیز است و می‌تواند تبعات منفی تاریخی برای ایران داشته باشد، جلوگیری کرد. برای نمونه اندک مقاومت اصلاح‌طلبان و شهروندان می‌تواند مانع انتخاب رئیس دفتر و تدارکاتی در انتخابات ریاست جمهوری شود. همچنانکه ثبت نام اصلاح‌طلبان در انتخابات مجلس هفتم به همان میزان مفید بود که برپایی تحصن تاریخی و استعفای دستجمعی آنان. دوم خردادی‌ها در این جریان هم سرمایه اجتماعی بزرگی کسب کردند (اعتماد نسبی و مجدد بسیاری از شهروندان به آنان)، هم انتخابات نمایشی را محکوم کردند و هم راهبردی اصلاحی را در انتخابات تثبیت کردند؛ نه «حضور بی‌قید و شرط»، نه «تحریم بی‌قید و شرط»، بلکه «مشارکت مشروط». این به عهده محافظه‌کاران است که در هر انتخابات هزینه زیادی بپردازند تا آنکه نهایتاً مجبور شوند همچون دوم خرداد فضا را باز و انتخابات نسبتاً آزاد برگزار کنند.

سرنجام آنکه تجربیات بیست و پنج سال گذشته نشان می‌دهد که برخی رخدادهای ملی یا بین‌المللی قادرند زمینه‌ساز تغییرات بزرگ شوند به شرطی که احزاب آمدادی لازم را از قبل کسب کرده باشند.

چنانچه هدف اشخاص و احزاب سیاسی منتقد، استقرار دموکراسی در ایران باشد، انتخاب اصلی بین چند راهبرد از جمله تغییر قانون اساسی یا رژیم سیاسی نیست، بلکه ارائه مدلی است که بر اساس آن بتوان چرخه معیوب سیاست در کشورمان را اصلاح کرد. پس گزینه نهایی و عملی بین «سیاست‌ورزی» و «سیاست‌نورزی» قانونی است. به همین علت لازم است هر فرد یا گروهی که در شرایط کنونی هدف اصلاحات در ایران را نهادمند کردن دموکراسی می‌خواند، ابتدا تکلیف خود را با د/مشی فوق روشن کند. (۲۴) استدلال‌های این مقاله در سازه امکان و فاسد

سیاست‌ورزی قانونی در شرایط کنونی و «حضور مشروط در قدرت»، مادام که انسداد کامل حاکم نشده باشد، مبتنی بر این پیش‌فرض بنیادی است که با در نظر گرفتن شرایط و

**جامه ما انقلاب خیز است و در همین حال شور مردمی پس از مدتی فروکش می‌کند و "امید، وحدت، ایثارگری و عشق به همنوع"، به سرعت جای خود را به "ناامیدی، تفرقه و کسب منافع و خودخواهی‌های حقیر فردی" می‌دهد. همدتا ناشی از "گست" و "انقطاع" فعالیت‌های سیاسی و مطبوعاتی آزاد و علنی و در نتیجه ضعف جامعه مدنی و نهادهای آن بوده است**

**هنوز حدود پنجاه درصد ایرانیان (البته در شهرهای بزرگ ۳۰ درصد شهروندان) مایلند از طریق "سندوق‌های اخذ رأی" در تعیین سرنوشت خود و کشور مشارکت کنند**

**پنجاه درصد ایرانیان از جمله شرکت در انتخابات توجیه مردمی دارد**

**پند**

پنجاه هدف اشخاص و احزاب سیاسی منتقد، استقرار دموکراسی در ایران باشد، انتخاب اصلی بین چند راهبرد از جمله تغییر قانون اساسی یا رژیم سیاسی نیست، بلکه ارائه مدلی است که بر اساس آن بتوان چرخه معیوب سیاست در کشورمان را اصلاح کرد. پس گزینه نهایی و عملی بین «سیاست‌ورزی» و «سیاست‌نورزی» قانونی است. به همین علت لازم است هر فرد یا گروهی که در شرایط کنونی هدف اصلاحات در ایران را نهادمند کردن دموکراسی می‌خواند، ابتدا تکلیف خود را با د/مشی فوق روشن کند. (۲۴) استدلال‌های این مقاله در سازه امکان و فاسد

تکلیف همه افراد و گروه‌های سیاسی مستقل و منتقد روشن گردید. انقلاب "تتها راه مشارکت سیاسی شهروندان در عرصه تعیین سرنوشت شما" ۲. الف. کسانی که جمهوری اسلامی را اصلاح‌پذیر نمی‌دانند و تغییر آن را لازم می‌خوانند، بایستی

از سه راه زیر می‌توانند آرمان خود را دنبال کنند:  
۱. با اتخاذ راهبرد «خشن و انقلابی» بکوشند رژیم را درگیر منازعات خشونت‌آمیز کنند تا شکاف حکومت با مردم افزایش یابد. با گسترش اعتراض‌های مردمی سیستم روز به روز تضعیف می‌شود تا به لحظه انفجار برسیم.  
۲. دسته دوم به علت آنکه تغییر نظام را با تشکیل گروه‌های چریکی و مبارزات قهرآمیز ممکن یا به مصلحت نمی‌دانند، می‌کوشند با «نافرمانی مدنی» رژیم را از پا در آورند تا با هزینه کمتر به اهداف خود دست یابند.  
۳. عده‌ای که هزینه هر نوع فعالیت سیاسی انتقادی، چه قانونی و چه غیرقانونی، را بالا ارزیابی می‌کنند و زمان سقوط نظام را چه با دخالت خارجی و چه با انقلاب آرام و صورتی، نزدیک می‌بینند، «بی‌عملی» را تبلیغ می‌کنند تا در جریان تحولات آسیب نبینند.

ب. گروه دیگری که جمهوری اسلامی را اصلاح‌پذیر می‌دانند، می‌توانند یکی از چهار راهبرد زیر را برگزینند:  
۱. «سیاست‌ورزی قانونی» هم ممکن و هم مفید است، به شرطی که سیاست‌ورزان بکوشند اعتماد رأس هرم قدرت را جلب کنند. چنین روشی امنیت فعالیت‌ها را تضمین و حضور در ارکان حکومت را تا حدودی امکان‌پذیر خواهد کرد. از این منظر فعالیت سیاسی آزاد و علنی اشخاص یا گروه‌ها بدون کسب موافقت رأس هرم قدرت یا ممکن نیست، یا مفید نخواهد بود. طبق این نگرش قدرت به دو بخش غیر قابل انتقاد و قابل انتقاد یا «مقدس» و «عرفی» تقسیم می‌شود. محدوده فعالیت‌های سیاسی رسمی فقط در بخش‌ها و نهاد‌های انتخابی ممکن و طبعاً در همان حد مؤثر خواهد بود.

۲. با انتخاب مشی «صبر و انتظار» از سیاست‌ورزی قانونی خودداری کرد و اجازه داد حکومت به طور کامل در اختیار اقتدارگراها قرار گیرد تا عملکرد نامناسب آنان پس از یکپارچه شدن قدرت، علنی شدن اختلافات محافظه‌کاران، عدم تحقق مطالبات مردم، تشدید مشکلات کشور، کاهش مشروعیت سیاسی نظام، افزایش فشارهای بین‌المللی و ... دیر یا زود برپایی انتخابات آزاد، انتشار مطبوعات مستقل، تأسیس احزاب سراسری و ... را به اقتدارگراها تحمیل کند.

در آن حالت هزینه سیاست‌ورزی قانونی کاهش می‌یابد و امکان تأثیرگذاری بر قدرت و اصلاح امور بالا می‌رود.

۳. بنا بر فعالیت‌های سیاسی قانون بر اساس راه کار «اتحاد و انتقاد» می‌توان ضمن نقد عملکرد اقتدارگراها و تصحیح نسبی رفتار حکومت، استقلال و یکپارچگی کشور و امنیت عمومی و

نمودار شماره (۱)



ملی را حفظ کرد و در استقرار مناسبات دموکراتیک و عادلانه در عرصه اجتماع و سیاست مفید واقع شد.  
۷. خروج از قلمرو حکومت و ترویج «نافرمانی مدنی» اقتدارگراها را در فشار قرار می‌دهد تا از ترس قیام مردم یا به علت نگرانی از دخالت خارجی به اصلاحات عمیق رضایت دهند.

بر اساس توضیحات فوق دیدگاهها و شیوه‌های مورد نظر شهروندان علاقه‌مند به سرنوشت ایران به شرح نمودار شماره (۱) است.

۳- راهبرد «صبر و انتظار» بر ناتوانی شهروند در ایجاد تحول و امیدواری به ظهور منجی خارجی یا قیام یکپارچه ملی که زمان، ابعاد و پیامدهای آن معلوم نیست، تکیه دارد. این مشی مربع «نامیدی، انفعال، بی‌اعتمادی و نفرت» را

به علت ضعف نهادهای مدنی

و پتانسیل بالای درگیری و خشونت‌ورزی، شعارها و راه‌حل‌های رادیکال در حال حاضر - حتی اگر بخواهد مسالمت‌آمیز و قانونی اجرا شود - عملاً به درگیری‌های خیابانی و تعطیلی سیاست‌ورزی قانونی منجر می‌شود

اقتدارگراها را منسجم و استقرار دیکتاتوری را تسریع و تسهیل می‌کند

گسترش می‌دهد و نتیجه آن معمولاً «انزوا» در کوتاه مدت، «انفجار» و «انتقام» است. یأس و دلزدگی از یک طرف به سکوت و گوشه‌گیری و از طرف دیگر به بی‌تفاوتی و بی‌اعتمادی منجر می‌شود. «رویا پردازی» حاصل «یأس» و «بی‌عملی» و «انتقام» خواهی نیز پاسخگویی به «کینه‌انباشته» است. حال آنکه فرهنگ دموکراتیک بر اعتماد شهروند به خود، به دیگری، به حاکمیت قانون و به حکومت انتخابی متکی است و چهار ضلعی «امید، تلاش، اعتماد و همکاری» را رواج می‌دهد. بر اساس چنین فرهنگی می‌توان از «گفت‌وگو» با هدف رسیدن به توافقی سخن گفت که در

آن رضایت اجمالی همه طرف‌های مسأله جلب شده باشد. از آنجا که دموکراسی پایدار یعنی «برد همگان»، پس لازم است در فرایند حرکت دموکراسی خواهی ملت ایران، اعتماد، احترام و مشارکت همه نیروها، از جمله محافظه‌کاران و نیز اپوزیسیون غیربرانداز جلب شود. در این صورت با

کمترین مقاومت‌ها و هزینه‌ها، می‌توان به استقرار حاکمیت قانون و رأی اکثریت و رعایت حقوق اقلیت‌ها در کشورمان دست یافت.

خلاصه راهبردها را در نمودار شماره (۲) و (۳) مشاهده می‌کنید.

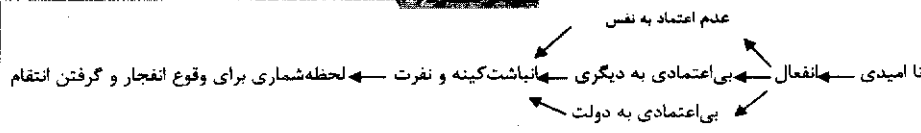
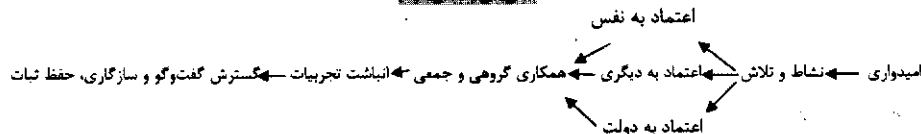
روشن است که «انفعال» و «صبر و انتظار» ماهیتاً یکسانند، اگرچه آرزوی گروه اول ساقط شدن نظام و هدف دسته دوم عاقل شدن دولتمردان و اصلاح نظام است. اما از آنجا که بی‌تفاوتی و بی‌عملی بیش از سایر شیوه‌ها (سیاست‌ورزی قهرآمیز، نافرمانی مدنی و جلب اعتماد قدرت)، مدل مقبول بسیاری از شهروندان محسوب می‌شود، نقد آن، سویه‌سلیبی این مقاله را تشکیل می‌دهد. وجه ایجابی سخن من، دفاع از سیاست‌ورزی قانونی، تدریجی، مسالمت‌آمیز و مردمی است.

به عبارت دیگر به دلیل آنکه عده‌ای معتقدند با فعالیت عقلانی، منسجم، مستمر و بر اساس آزمون و خطا اصلاحات ممکن است و گروهی دیگر بر این باورند که «کناره‌گیری» می‌تواند زمینه ساز اصلاحات عمیق و همه‌جانبه شود، بیشترین حجم مقاله را به این دو نگرش اختصاص داده‌ام. البته راهبردهای دیگر را نیز مختصراً آنگاه ذکر نمودم

۴- در ترکیه و پاکستان که جامعه مدنی نسبتاً قدرتمند است و نهادهای مدنی سراسری، با سابقه و مستقل از حکومت فعال هستند، (احزاب، مطبوعات، اتحادیه‌ها و ...) حتی زمانی که فرماندهان ارتش کودتا می‌کنند، استقرار دولت نظامی توأم با سرکوب خونین و تعطیلی سیاست‌ورزی نیست. به بیان دیگر احزاب و مطبوعات و ... حتی با حضور دولت نظامی، کم و بیش به فعالیت آزاد خود ادامه می‌دهند و امیدوارند پس از مدتی مجدداً در انتخابات به پیروزی برسند و حکومت را در دست گیرند. اما در ایران کودتای نظامی با دست کم یک دهه سرکوب خونین و خفقان مرگ آور همراه است. بنابراین در برخی کشورها حتی کودتا نیز آزمون فیصله بخش سیاست‌ورزی قانونی محسوب نمی‌شود. «انسداد مطلق سیاسی» مهم‌ترین معیار است.

۵- قانون اساسی مشروطه با هدف مقید و مسئول کردن «سلطنت مطلقه و خود سر» تدوین شد و قرار بود که «مجلس» بر «سلطنت قانونی» و

مشروطه جدید نظارت کند. پانزده سال بعد رضاشاه که بر خلاف شاهان و سلسله‌های پیشین، بدون وابستگی و اتکا به ایل یا قبیله بزرگی به سلطنت رسید، ضمن ایجاد حکومتی شدیداً متمرکز و نظامی، با انتقال بخش اعظمی از وظایف روحانیت (آموزش، قضاوت، اوقاف و ...) به دولت، اختیارات حکومت را افزایش داد، بروکراسی پهناوری را بنیاد نهاد



جنح در انتخابات نه تنها مستقیماً در دموکراتیک با تالیتر شدن جامعه نقش ایفا می‌کند، بلکه می‌تواند زمینه دخالت حکومت در خصوصی‌ترین زوایای زندگی شهروندان را نیز فراهم کند یا امنیت آنان را حفظ نماید. به عکس در جوامع دموکراتیک که انتخابات یکی از نامزدهای ریاست جمهوری معمولاً تغییرات کوچکی در عرصه‌های گوناگون حیات اجتماعی آنان و بعضاً در سیاست‌های کلان کشورشان ایجاد می‌کند.

۱۱. پیروزی محافظه‌کاران در انتخابات فقط قوه مجریه را در کنترل آنان قرار نمی‌دهد، بلکه تأثیر سوء بر موقعیت نهادهای مدنی، از جمله احزاب و نیز بر فعالیت‌های سیاسی آزاد و علنی خواهد داشت. زیرا فعالان سیاسی بیرون از حوزه حکومت و حتی نهادهای مدنی غیرسیاسی به منظور استفاده از حقوق و آزادی‌های خود حامی جدی و موثر ندارند و بسیار آسیب‌پذیرند. به همین علت اشخاص و احزاب خارج از حکومت اکثراً سکوت می‌کنند، اگرچه اقلیتی نیز به فعالیت سیاسی غیرقانونی، مخفی و خشونت‌آمیز می‌پردازند. عده‌ای خواهند کوشید اعتماد قدرت را جلب کنند. معدودی نیز شأن خود را آن می‌دانند که «ریس» شوند، در غیر این صورت زندگی در «پاریس» را ترجیح خواهند داد.

۸- اگر بسیاری از آزادی‌خواهان هنوز مایل و در برخی موارد شاید قادر به نقد همه‌جانبه قیام‌ها، نهادها،

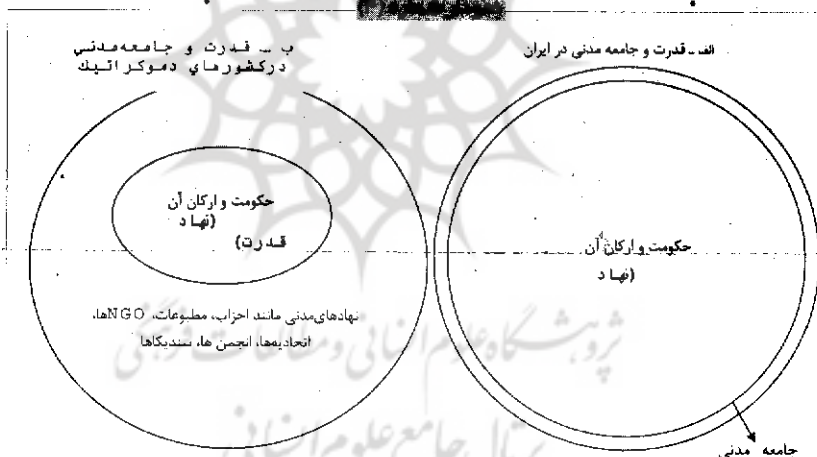
مفاهیم، حوادث و عملکرد رجال بزرگ خود مانند امیرکبیر، آخوند خراسانی، طباطبائی، مدرس، ستارخان، مصدق، کاشانی، امام، طالقانی و خاتمی نیستند و عمدتاً بر تجلیل از ایشان تأکید می‌کنند، اگر اغلب ما عملکرد اشخاص، احزاب و جریانهای معاصر را با دوگانه «خان- خادم» تحلیل می‌کنیم و نمی‌توانیم از تجربیات تلخ و شیرین نهضت‌ها، احزاب و حوادث مهم تاریخی به شکل همه‌جانبه بهره‌برداری نماییم، اگر اکثر سیاستمداران ما نخچه‌گرا بوده، به توده مردم اعتماد

ندارند و بعضاً بریده از آنان زندگی کنند، اگر بسیاری از فعالان سیاسی اقدامات فردی، مقطعی و پسر و جد را به حرکت‌های جمعی، پیوسته و آرام سیاسی ترجیح می‌دهند، اگر نوع سیاست‌ورزان حرفه‌ای در سبازماندهی گروه‌های کوچک و تمامیت‌خواه مهارت دارند ولی به دشواری می‌توانند جمع‌های بزرگ با مشترکات حداقلی را سامان داده، به طور مستمر به همکاری بپردازند، اگر تعداد قابل توجهی از ما نمی‌توانیم زمان حال را نقد کنیم و منتظریم تا تاریخ درباره اعمال ما و نیز رفتار رقبا و دشمنان آزادی قضاوت کند، اگر «فراکنی»، «توطئه‌اندیشی»، «عملکرد ما صد در صد درست است» و «اساس حرکت رقیب یا دشمن مطلقاً غلط یا خائنانه است» گفت‌وگو غالب ما را تشکیل می‌دهد، اگر بسیاری از سیاست‌ورزان حرفه‌ای مانند رانندگان آماتور هستیم و با استفاده حداکثری از گاز و ترمز، به محض اینکه مجالی برای حرکت می‌بینیم، با تمام قوا به پدال گاز فشار می‌دهیم و با احتمال مواجهه با کوچکترین مانع، به شدت بر پدال ترمز می‌کوبیم، اگر اکثراً دچار افراط و تفریط می‌شویم، یا تن به استبداد و ارتجاع می‌دهیم و منفعل می‌شویم، یا در اولین فرصت چنان به میدان می‌آئیم و فریاد می‌کشیم که تنها یک

در تاریخ چنین فرصت و اقبالی داشته‌اند، اراده جمعی اسطوره‌ای سیاسی ... و یک ابزار نظری است. اراده جمعی را هرگز کسی ندیده است و خود من فکر می‌کردم که اراده جمعی مثل خدا یا روح است و هرگز کسی نمی‌تواند با آن روبه‌رو شود. نمی‌دانم با من موافق‌اید یا نه، اما ما در تهران و در سراسر ایران با اراده جمعی یک ملت برخورد کردیم و باید به آن احترام بگذاریم. چون چنین چیزی همیشه روی نمی‌دهد ... این اراده جمعی که در نظریه‌های ما همواره اراده‌های کلی است، در ایران هدفی کاملاً روشن و معین را برای خود تعیین کرده و بدین گونه در تاریخ ظهور کرده است. (ایران: روح یک جهان بی‌روح، ص ۵۷)

به سخن دیگر «گفتمان» در نفی استبداد یا عقب‌نشینی ارتجاع نقش اول را ایفا می‌کند، اما حفاظت از دستاوردها و «حکمرانی خوب» مستلزم سازماندهی، برنامه‌مناسب و کادری لازم است، که کمتر واجد آن بوده‌ایم. به همین علت پس از پیروزی اولیه با مشکل مواجه می‌شویم. یعنی نتوانسته‌ایم قدرت را محدود و پاسخگو و نظارت بر آن را دائمی کنیم تا پس از مدتی مناسبات استبدادی بازسازی نشود و حتی تمامت خواه‌تر از گذشته در رأس هر اجتماع قرار بگیرند.

۶. اشکال در نمودار شماره (۴) تا حدودی موقعیت دولت و جامعه مدنی را در رژیم‌های گوناگون نشان می‌دهد.



۷- در واقع به علت

- الف. وظایف بسیار گسترده و عام حکومت و امکانات وسیع مالی (نفت)، اجرایی (بوروکراسی عظیم)، نظامی (نیروهای مسلح مقتدر) و انحصار صدا و سیما.
- ب. سازمان یافته نبودن طبقات اجتماعی، ضعف نهادهای مدنی مستقل از قدرت، پراکندگی عشایر و قبایل، جینی بودن خرده‌جنبش‌های اجتماعی، فقدان تأثیر تعیین‌کننده شکاف‌های مذهبی، قومی، نژادی و زبانی بر قدرت.
- ج. انتظار ملت از دولت برای رفع مشکلات و عقب‌ماندگی‌ها، می‌توان نتیجه گرفت که:
  - ۱. اصلاحات در زمینه‌های گوناگون اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و حتی فرهنگی در ایران تا حدود زیادی منوط به حضور اصلاحگران در حکومت و تلاش برای دموکراتیک کردن قدرت هم‌زمان با پیشبرد پروژه دموکراتیزاسیون در جامعه مدنی است. به عبارت روشن‌تر اصلاحات بدون استفاده از اهرم‌های حکومتی بسیار دشوار است، اگر ناممکن نباشد.
  - ۲. دو انتخابات ریاست جمهوری و مجلس، نقش کلیدی در سرنوشت کشور دارد، زیرا پیروزی یکی از دو

و بزرگترین نهاد مدنی (حوزه‌های علمیه و روحانیت) را که در بسیاری از موارد پناهگاه مردم بود تا حدود زیادی تضعیف کرد. علاوه بر آن ایلات و عشایر را سرکوب یا پراکنده کرد و با انحلال یا جلوگیری از تأسیس نهادهای مدنی مستقل از دولت (مطبوعات آزاد، اتحادیه‌های صنفی و تخصصی مستقل، احزاب منتقد و...) نقض مستمر قوانین و تجاوز به حقوق مدنی و اجتماعی شهروندان و نیز با فرمایشی کردن انتخابات، جامعه مدنی را کاملاً تضعیف و نهاد مهمی چون پارلمان را بی‌خاصیت کرد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز نه تنها از وظایف دولت کاسته نشد و در اختیار نهادهای مدنی قرار نگرفت، بلکه بخش‌های قابل توجهی از روحانیان نیز وارد عرصه حکومت شدند. با این وضعیت مادام که حکومت پاسخگو و در درازمدت کوچک نشود و جامعه مدنی و نهادهای آن همچنان ضعیف بمانند، هر حرکت اجتماعی و سیاسی در ایران، ولو رژیم سیاسی را تغییر دهد، به دموکراسی ختم نخواهد شد، مگر آنکه جهت‌گیری اصلی دفاع از راهبرد «دولت مقتدر-جامعه مدنی مقتدر-شهروند آزاد و مسئول» باشد. این وضعیت پاسخگوی شرایط ملی و منطقه‌ای و جوابگوی مطالبات حداقلی همه ایرانیان است؛ «دولت مقتدر» برای برقراری نظم و حراست از مرزهای میهن و استفاده صحیح از منابع ملی برای پیشرفت؛ «جامعه مدنی مقتدر» برای پاسخگو و کارآمد کردن دولت و پاسداری از

حقوق و آزادی‌های قانونی و «شهروند آزاد و مسئول» به منظور استفاده از استعدادهای همه مردم در زمینه‌های گوناگون.

به باور من یکی از هوشیارانه‌ترین تصمیمات رهبر فقید انقلاب این بود که با وجود تأکید بر «وحدت کلمه»، خود دستور تشکیل مجمع روحانیون مبارز را داد تا در درون حکومت دو گرایش به شکل سازمان یافته، با سابق روشن و با پایگاه مردمی ایجاد شود و «توازن قوا» مانع استبدادی شدن مناسبات در حکومت گردد و شهروندان به جای گرایش به انقلاب، تحقق آرمانهای خود را در درون نظم موجود جستجو کنند. با توازن قوا در درون حکومت امکان تنفس نسبتاً آزاد برای شهروندان فراهم شده، زمینه برای تأسیس و تقویت نهادهای مدنی آماده می‌شود. حماسه ملی دوم خرداد حاصل چنین پیش‌بینی و تصمیم تاریخی بود.

همچنین باید توجه کرد که از مشروطه تا کنون، «گفتمان» به مراتب بیشتر از «تشکیلات» در بسج مردم و عقب‌نشین حکومت نقش داشته است. گفتمان عدالت‌خواهی (مشروطه)، استقلال‌طلبی (ملی شدن صنعت نفت)، آزادی‌خواهی (انقلاب اسلامی)، و کرامت‌جویی (دوم خرداد) همواره موج‌های بزرگ مردمی ایجاد کرده است، اما ضعف نهادهای مدنی که منافع و علائق قشرهای مختلف را تجمع و آنان را به نیروی سیاسی تبدیل کنند، قادر نبوده است مشارکت سیاسی اکثریت شهروندان را مستمر و نهادمند کند. البته همین وضعیت یعنی فقدان هویت‌های طبقاتی، اقتصادی، سازمانی و حرفه‌ای موجب شده است که ایرانیان با هم قیام کنند یا در مدتی کوتاه ناامیدی و یأس فراگیر شود. حضور «همه» مردم را در مبارزات ضد رژیم شاه، «میشل فوکو» در مدت اقامت در ایران در سال ۱۳۵۷ مشاهده کرد و درباره آن گفت: «این رویداد انقلابی (انقلاب اسلامی) اراده مطلقاً جمعی را نمایان می‌کند و کمتر مردمی



دموکراسی تمام عیار و ماکسیمال ما را آرام می‌کند و کمتر از آن را هم ردیف استبداد و ارتجاع قلمداد می‌کنیم، اگر غالب دولتمردان «قدرت را بدون مسئولیت» می‌خواهند و اغلب اشخاص و احزاب منتقد نیز طالب «آزادی بدون مسئولیت» هستند، اگر حکومت قدرت را هیولایی می‌خواهد که فقط با ترس از آن می‌توان نظم را در جامعه مستقر کرد و اپوزیسیون نیز برای جلب همدلی قشرهای مختلف، بعضاً در برابر خدشه وارد شدن به استقلال و

**میلیتاریستی شدن فضای کشور  
استقرار دموکراسی، را با موانع بزرگ  
مواجه کرده، به رشد بنیادگرایی در  
ایران می‌انجامد؛ دور تازه‌ای از  
کشمکش‌ها آغاز خواهد شد که حتی در  
صورت برپایی انتخابات آزاد، احتمال  
پیروزی جنگ طلبان وطنی، که بر  
ویتنامیزه کردن ایران و اخراج  
نظامیان بیگانه از کشور تأکید خواهند  
کرد، افزایش خواهد یافت**

تمامیت ارضی کشور سکوت می‌کند، اگر بسیاری از شهروندان عملاً بین «استبداد» و «هرج و مرج» گزینه سومی در چشم انداز نمی‌یابند و اگر ... عمدتاً به علت وضعیت دو قطبی (دولت و ملت) حاکم بر این سرزمین بوده، که امکان تجربه زیست آزاد در فضای دموکراتیک را برای ما فراهم نکرده است.

تأکید می‌کنم شناخت همه جانبه ساخت قدرت و موقعیت جامعه مدنی در ایران برای ارزیابی استراتژی‌های گوناگون سیاسی ضروری است. بر مبنای الگوی پیش گفته، ایرانیان با عدم توازن بزرگی مواجهند؛ «مطلقه بودن قدرت» و «ضعیف بودن جامعه مدنی». نتیجه چنین وضعی احساس تهایی شهروند در برابر قویترین نهاد جامعه (دولت) است. همین «بی‌پناهی» ریشه بسیاری از تعارضات رفتاری و گفتاری و آرمانی ماست به طوری که جز در کانون خانواده و در محافل خصوصی هنوز نمی‌توانیم در هیچ نهاد مدرن یا سنتی دیگری بدون لکنت زبان همه ارکان قدرت را نقد کنیم.

در واقع «نقد» حکومت و هم‌زمان تلاش برای تأسیس و تقویت نهادهای مدنی به منظور مقتدر شدن جامعه مدنی دو روی سکه آزادیخواهی است. بنابراین صرف «مخالفت» با حکومت یا با قانون اساسی و نظم سیاسی حداکثر می‌تواند به تغییر آنها منجر شود، اما به علت ضعف جامعه مدنی، دولت جدید نیز به زودی متمرکز و خودکام خواهد شد، حتی اگر قانون اساسی احتمالی جدید از ابتدا تا انتها بر حقوق شهروندی تکیه کند. فراموش کردن قلمرو وسیع اختیارات و ابزارهای دولت و پرداختن یک سویه به جامعه مدنی نیز کافی نخواهد بود. زیرا اگر اقتدارگراها قدرت را انحصاری و کامل در اختیار بگیرند، با انواع اقدامات (حقوقی، سیاسی، اطلاعاتی، قضایی و ...) مایع شکل‌گیری و تقویت نهادهای مدنی خواهند شد. برای مثال در همین مدت کوتاه پس از تشکیل مجلس هفتم، اقتدارگراها سازمانهای غیر انتفاعی و غیردولتی (NGO) را ابزارهای غرب‌پر برای به شکست کشاندن جمهوری اسلامی خوانده و در صدد تعطیلی آنها برآمده‌اند. پس تلاش اصلاح‌گرایان در ایران لزوماً باید دو سویه باشد. «مهار» پاسخگو و کارآمد کردن قدرت» با تقویت مستمر جامعه مدنی و نهادهای آن امکانپذیر است و ایجاد و گسترش نهادهای مدنی نیز منوط به حضور فعال در عرصه سیاست و حتی در حکومت است. توجه شود که دولت همچنانکه

می‌تواند با اقدامات مناسب (مثلاً تصویب قوانین حمایتگر، حمایت مالی از نهادهای مدنی مانند احزاب، مطبوعات، تشکل‌های علمی، صنفی، تخصصی، دانشجویی و ...)، سهمین کردن مدیران و اعضای این نهادها در ارکان قدرت مانند حضور نمایندگان مطبوعات و احزاب و ... در کمیسیونهای مربوطه، پشتیبانی از طرح‌های فرهنگی در زمینه‌های تحزب و تجمع مثلاً با طرح مباحث فوق در کتب درسی و نیز بحث در صدا و سیما و ... موجب گسترش و نهادینه شدن این نهادها شود، همچنان می‌تواند انواع ابزارها را رشد آنها جلوگیری کند و در نهایت نه فقط احزاب بلکه NGOها را منحل کند. در هر حال با تقویت نهادهای مدنی، هر شهروند با عضویت در یک یا چند نهاد مذکور احساس هويت، پشت گرمی و تعهد می‌کند، اعتماد به نفس پیدا کرده، به دیگری و به تدریج به دولت نیز اعتماد می‌نماید و در عرصه‌های گوناگون مشارکت می‌کند و چنانچه در یک مورد شکست بخورد، پیروزی را در سایر موارد امکانپذیر می‌داند. به طور خلاصه ما که «دولت مقتدر» را وام گرفته‌ایم، لازم است جامعه مدنی را نیز مقتدر کنیم تا ضمن ایجاد تعادل بین این دو حوزه، شهروندانمان احساس امنیت کرده، به تدریج «فعال»، ماهر و مسئول» شوند.

۹- یکی از پیامدهای عدم گفت‌وگوی آزاد و علنی آن است که تعارض بین اهداف و روش‌ها نزد فرد فرد ما و حتی نزد گروه‌ها و احزاب ما پیدا می‌کند. بین «نظریه» و «عمل» بسیاری از سیاستمداران و تشکل‌های سیاسی شکاف‌های آشکار و تناقض‌های مهم دیده می‌شود و حتی «التقاط» در «اندیشه» سیاست‌ورزان کم نیست ولی عده کمی به این تناقضات یا نارسایی‌ها توجه می‌کنند. ۱۰- به علت آنکه «سیاست‌ورزی قانونی» واجد پیامدهای زیر است، آن را موجه، مفید و بلکه لازم می‌دانم: الف. این روش اجازه نمی‌دهد اقتدارگراها تا فتح آخرین سنگرهای ملی پیش روند و با سوء استفاده از اختیارات وسیع حکومت و ضعف جامعه مدنی و بی‌پناهی شهروندان، فضای بسته و طالبانی بر جامعه حاکم کنند. راهبرد مذکور با آنچه رئیس‌جمهور سابق آنرا شیوه اشکانیان می‌خواند، مخالف است. راه کاری که طبق آن اجازه پیشروی به مخالفان مردم‌سالاری می‌دهد و سپس به منظور زمینگیر کردن آنان در خانه خود تلاش می‌کند. بر اساس این راهبرد، باید از هر فرصتی استفاده کرد و مانع پیشرفت و فتح خاکریزهای دموکراسی در درون جامعه مدنی و در درون قدرت توسط مخالفانش در همان گام اول شد. به سخن دیگر طبق این مشی نباید به طرفداران استبداد اجازه تصرف «خانه‌های ملت» در حکومت و تخریب «پناهگاه‌ها و سنگرهای دموکراسی» را در جامعه مدنی داد و سپس کوشید آنها را پس گرفت یا بازسازی کرد. بر مبنای این راه‌کار هر گونه تصرف یا تخریبی باید پس از مقاومت فعال و گسترده شهروندان و نیروهای سیاسی صورت پذیرد تا چنانچه رفع تهاجم ممکن نباشد، غاصبان با قوای تحلیل رفته به این سنگرها دست یابند و نیروهای سیاسی و شهروندان در این چالش‌ها آبدیده شوند. در این صورت بازپس‌گیری خانه‌های ملت و سنگرهای مردم‌سالاری راحت‌تر است.

ب. کنش سیاسی قانونی احزاب، مطبوعات، سندیکاهای انجمن‌ها و ... را به تدریج به نهادهایی حرفه‌ای، مستقل از قدرت، تأثیرگذار، واقع‌بین، آینده‌نگر و اهل تعامل و گفت‌وگو تبدیل می‌کند و «موازنه مثبت» و «پیروزی یکی، پیروزی دیگری» جای «موازنه منفی» و «پیروزی اولی، شکست دومی» و «حذف» را در اجتماع و سیاست می‌گیرد. تنها در چنین شرایطی است که سیاست، نه ادامه جنگ، که نوعی رقابت سالم درباره چگونگی اداره

کشور قلمداد خواهد شد.

د. شیوه فوق شهروندان را فعال، مبتکر، مسئول و ماهر می‌کند. در چنین فضایی گفت‌وگو، تحمل دیگری و به رسمیت شناختن رقیب و حقوق او، پیدا کردن نقاط مشترک با مخالفان، اعتماد به خود و به دیگری و به دولت، و تلاش برای همزیستی مسالمت‌آمیز و جمعی که لازمه نهادمند شدن دموکراسی است، گسترش می‌یابد.

ج. تداوم سیاست‌ورزی آزاد و علنی حکومت را در ایران مسئول و پاسخگو و نیروهای سیاسی را مقتدر و واقع‌بین می‌کند. به عبارت دیگر «تقدس‌زدایی از قدرت» و «توهم‌زدایی از اپوزیسیون» نتیجه استمرار سیاست‌ورزی آزاد و علنی اشخاص و احزابی است که هم‌زمان یک‌پا در قدرت و یک‌پا در جامعه مدنی دارند. دستاوردهای فوق بزرگترین سنگرهای آزادی محسوب می‌شوند و استقرار هرگونه دیکتاتوری را در جامعه ناممکن یا بسیار دشوار می‌گردانند.

از سوی دیگر راهبرد «حضور در قدرت به هر قیمت» نیز جرکتی به استقرار دموکراسی ختم نمی‌شود، زیرا نوع کسانی که با جلب اعتماد و محبت قدرت، نه با انتخاب مردم، به درون حکومت می‌روند، فاقد پشتوانه و اهرم‌های مناسب برای انجام تغییرات و اصلاحات در مناسبات قدرت خواهند بود. مردم نیز اعتماد چندانی به چنین اشخاص یا گروه‌هایی ابراز نمی‌کنند.

۱۱- آگاهی‌های عمیق و وسیع شهروندان و تسلط گفتمان اصلاح طلبی، پایگاه اجتماعی و مردمی محافظه‌کاران را به کمتر از ۱۵ درصد تقلیل داده است (در مقطع دوم خرداد ۷۶، این میزان ۲۰ درصد بود). ضمن آنکه محافظه‌کاران خود می‌دانند که حتی این ۱۵ درصد راهم نمی‌توانند بدون نوعی چنگ‌زدن به بخشی از شعارها و ظواهر اصلاح طلبانه حفظ کنند. بر این اساس است که معتمد «برنامه»، «آزاده» و «انسجام» اصلاح طلبان و طرفداران دموکراسی و نیز موقعیت‌شناسی و مسئولیت‌پذیری شهروندان، می‌تواند مانع تحقق خوابهایی شود که اقتدارگراها برای حاکمیت استبداد دینی و شکست دموکراسی در ایران دیده‌اند.

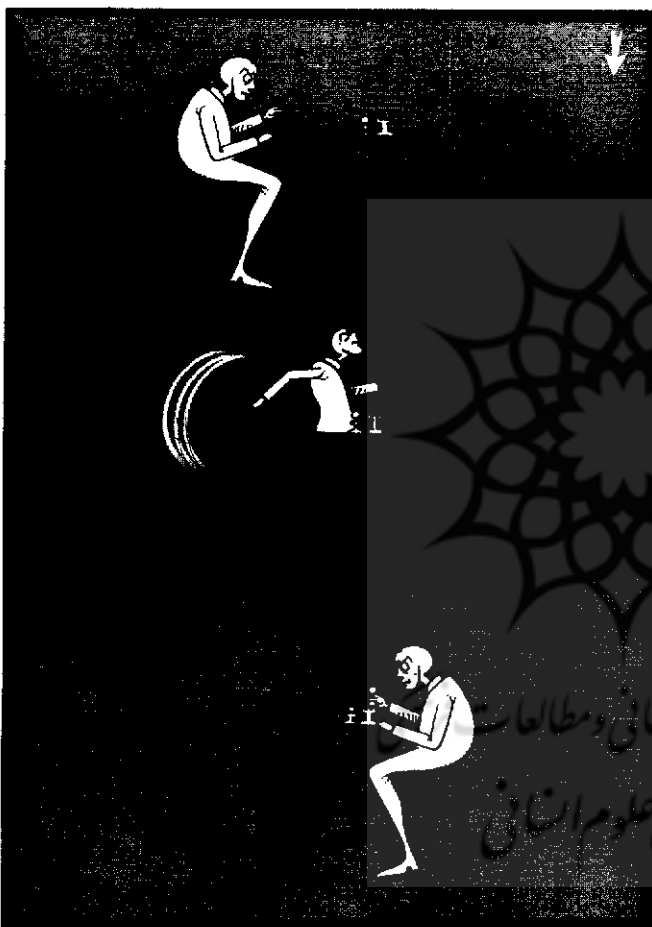
۱۲- نافرمانی مدنی» به عنوان استراتژی در صورتی به هرج و مرج، خشونت‌ورزی و استبداد سخت‌تر منجر نمی‌شود که توسط نهادهای مدنی مقتدر سازماندهی و

**نگرانی اصلی این است که  
در شرایطی نخبگان  
و قشرهای مدافع دموکراسی  
احساس ناامیدی  
و خستگی کنند و انفعال افزایش یابد  
که در لحظه ویژه‌ای به سر برسیم  
و پایداری بیشتر  
بتواند تاریخ معاصر ایران را  
در مسیر استقرار دموکراسی  
قرار دهد**

رهبری شود. در کشوری که برپایی یک مینینگ اعتراضی به احتمال زیاد با طرح شعارهای انحرافی و سپس درگیریهایی خونین همراه خواهد شد. یعنی شهروندان هنوز نمی‌توانند از بسیاری از حقوق قانونی خود استفاده کنند. نافرمانی مدنی و نقض قوانین، علاوه بر آنکه مجازات سنگینی خواهد داشت، به بسته‌تر شدن فضا منجر می‌شود. به این ترقیب حتی اگر شهروندان از اعتراض‌های خیابانی استقبال کنند، نیروهای سیاسی آغازگر یک حرکت اعتراضی مردمی، نمی‌توانند آن را تا خاتمه هدایت کنند و کار به سوداقتدارگراها

بویژه ناچیز بودن پایگاه مردمی اپوزیسیون برانداز، مخالفت اکثر قریب به اتفاق مردم با راه حل‌های فهرآمیز و سرانجام اصلاح طلبی نزدیک به دو سوم شهروندان، وقوع انقلاب را در کوتاه مدت با تردیدهای جدی مواجه می‌کند. به علاوه عملکرد آمریکا در افغانستان و به خصوص در عراق تا حدود زیادی نگاه‌ها را مجدداً از خارج متوجه داخل کرده است.

مردم همچنین به دلیل افزایش آگاهی‌ها و عمق پیشش خویش از شعارهای رادیکال یا ساختار شکن حمایت، دست کم پشتیبانی عملی نمی‌کنند، اگرچه منتقد وضع موجوداند. چنین رفتاری صرفاً ناشی از به پایان رسیدن عصر ایدئولوژی و آرمان‌گرایی نیست، بخش قابل توجهی



از آن از ارتقای فهم عمومی سرچشمه می‌گیرد. زیرا روش مذکور رامنتهج به وضع مطلوب ارزیابی نمی‌کنند و آلت‌رناتیو مورد قبول نظام سیاسی را در چشم‌انداز نمی‌بینند و همچون آن راه یافته به مجلس هفتم (از تهران) که در روز استیضاح وزیر راه گفت: حاضر نیستند «شعردوم» را نشینده، آن را برتر از «شعراول» بشمارند و به شاعر دوم پادشاه دهند، با این استدلال که هر که بیاید، بهتر از امروزیان است. ۱۸- دولت نامحدود، جامعه مدنی ضعیف و شهروند بی‌پناه؛ اجرای اصول مربوط به حقوق شهروندی و حق حاکمیت ملت را با هر ساخت حقوقی و قانون اساسی (مشروطه، جمهوری اسلامی یا هر شکل دیگر) با دشواری‌های فراوان مواجه می‌کند، اگر آن را ناممکن نسنازد. به عبارت دیگر روحیه استعلا و استیلاجوی رهبران و مدیران حکومت یا جهل و تفرقه و خودخواهی اپوزیسیون نیست که مانع استقرار دموکراسی در ایران است بلکه ساخت سیاسی و اجتماعی جامعه انسدادآور است و بزرگترین مانع آن جامعه مدنی و نهادهای مقتدر آن است که می‌تواند با جلب مشارکت شهروندان در عرصه تعیین

اختیار خود می‌گیرد و گوش خود را در برابر اعتراضات قشرهای گوناگون می‌بندد، مردم نیز در درون خود به گفت‌وگو می‌نشینند و در مقابل رژیم خود را به ناشنوائی می‌زنند و در برابر اطلاع‌رسانی یک سویه مقاومت می‌کنند. با وجود این آنچه از دست می‌رود «گفت‌وگوی علنی و عمومی» با داوری عقل سلیم است. این وضعیت، انسان‌ها را آزادی‌خواه پرورش می‌دهد اما لزوماً تربیت‌کننده آنان برای زندگی آزاد و مسئولانه در یک فضای دموکراتیک نیست.

از سوی دیگر بارها شنیده‌ایم که ملت ما می‌داند چه نمی‌خواهد، اما نمی‌داند چه می‌خواهد. من با گزاره اول موافقم و آن را ناشی از هوش سرشار و تجربیات گرانقدر ملت ایران می‌دانم. مردمی که در چهار راه‌حوادث تاریخی بسر می‌برند، اما به علت تجاوز دائم حکومت‌های خودکامه به حقوق مدنی، سیاسی و اجتماعی و حتی حریم شخصی خود از یک طرف و عدم اتکا به نهادی که از حقوق آنان حمایت کند، از طرف دیگر، فقط به توانایی‌های ذهنی خود تکیه کرده‌اند، از باهوش‌ترین ملل جهان محسوب می‌شوند. این ملت‌افراد، گروه‌ها و جریان‌های سیاسی را در مدت کوتاهی شناسایی می‌کند و به نحو بارزی واجد قوه تشخیص حق از باطل، مفید از مضر و زشت از زیبا است. چنین ملتی می‌داند که کدام شخص یا مجموعه قادر به مدیریت جامعه به سمت عدالت، آزادی و پیشرفت هست یا نیست. به علاوه چنانچه مردم ندانند که اجمالاً چه می‌خواهند، نقد حکومت به راحتی برایشان ممکن نیست. دلیل من در این زمینه، افزون بر نظرسنجی‌های مختلف درباره دیدگاه‌های شهروندان در مورد مسائل مختلف اجتماعی و سیاسی، که

حاکمی از شناخت و آگاهی بسیار خوب آنان است، تجربیات روزمره فرد فرد ماست. برای مثال می‌پرسم که آیا ایرانیان علاوه بر آنکه خواهان تأمین امنیت فردی و اجتماعی، حداقل‌های لازم برای یک زندگی شرافتمندانه، رعایت عدالت در مناسبات اجتماعی، سیاسی، امکان رقابت سالم برای پیشرفت فرد و جامعه و حفظ ارزش‌ها و هنجارهای اخلاقی و معنوی در زندگی روزمره خود هستند، از دموکراسی حمایت نمی‌کنند؟ پس آنان می‌دانند چه می‌خواهند. ولی مشکل آنجا است که به علت محرومیت تاریخی مردم، خواست‌های آنان آرمانی و ایده‌آل است. همچنین به علت «ضعف نهادهای مدنی» و عدم تمرین «همکاری‌های جمعی» و در یک کلام به دلیل مساعد نبودن شرایط ذهنی و عینی بسیاری از شهروندان زود خسته می‌شوند و به اندازه کافی در تثبیت دستاوردها پایداری نمی‌کنند.

۱۷- مشروع بودن نظام نزد حداقل پنجاه درصد شهروندانی که رأی می‌دهند، فقدان آلت‌رناتیو قدرتمند (گفتمانی، سازمانی، تشکیلاتی، رهبری و بین‌المللی) و پایان خواهد یافت. تأکید می‌کنم نافرمانی مدنی هنگامی می‌تواند مفید و مؤثر باشد که از ابتدا تا انتها توسط یک یا چند نهاد مدنی قدرتمند مدیریت شود و شهروندان نیز فقط در آن چارچوب و در حد خواست‌های مشخص بسیج و سازماندهی شوند. بدیهی است استفاده از حقوق شهروندی و عدم تمکین به اقدامات غیرقانونی مانند حاضر نشدن در دادگاه‌هایی که بدون حضور هیأت منصفه و به صورت غیر علنی به اتهامات مطبوعاتی و سیاسی رسیدگی می‌کند، مشمول حکم فوق نمی‌شود. حتی آن بخش از نقض قوانین که به درگیری‌های فیزیکی یا خشن نمی‌انجامد، نیز مورد نظر من نیست. منظور آن است که نافرمانی مدنی به عنوان استراتژی اصلاحی یا حتی انقلابی بدون وجود نهادهای مدنی پاسخگو نیست ولی استفاده فردی و موردی از آن بلامانع و بعضاً مفید است.

۱۳- در انگلستان کنونی یکی از دو حزب محافظه‌کار یا کارگر با کسب نصف به علاوه یک کرسی‌های مجلس هم زمان مدیریت دو قوه مقننه و مجریه را در دست می‌گیرد. با وجود این اعمال دیکتاتوری در آن کشور ممکن نیست. چرا که اولاً حوزه وظایف، اختیارات و امکانات حکومت محدود و روشن است. ثانیاً و مهم‌تر آنکه به علت اقتدار جامعه مدنی حقوق شهروندان از جمله انتخابات آزاد در آن کشور نهادمند شده و حزب حاکم مجبور است در مجموع هماهنگ با مطالبات اکثریت رأی دهندگان رفتار نماید. به عبارت دیگر با اینکه در عرصه حکومت همواره یک حزب مسئولیت اداره کشور را به عهده‌دارد، اما دیکتاتوری و خودسری حکومت به علت اقتدار جامعه مدنی و نهادهای آن تا حدود زیادی مهار شده است.

۱۴- پانسیخ جوانان (سنین ۱۵ تا ۲۹ سال) و نیز جوانب صاحبان تحصیلات عالی درباره دو سؤال مذکور، به ترتیب، به شرح زیر است:

الف. تمایل مردم ایران به:

الف. دفاع از وضع فعلی ۶۲ درصد (جوانان) و ۳۸ درصد (تحصیل‌کردگان).

ب. تغییر بنیادی وضع فعلی: ۳۶ درصد (جوانان) و ۴ درصد (تحصیل‌کردگان).

ج. اصلاح وضع فعلی ۵۷/۸ درصد (جوانان) و ۵۸/۸ درصد (تحصیل‌کردگان).

۱۱. عقیده خود پرشش شوندگان درباره سه دیدگاه مذکور:

الف. دفاع از وضع فعلی ۷ درصد (جوانان) و ۳۴ درصد (تحصیل‌کردگان).

ب. تغییر بنیادی وضع فعلی ۳۷/۱ درصد (جوانان) و ۳۷/۴ درصد (تحصیل‌کردگان).

ج. اصلاح وضع فعلی ۶۱/۹ درصد (جوانان) و ۶۵/۲ درصد (تحصیل‌کردگان).

۱۵- با وجود تبلیغات گسترده درباره «خاتمه پروژه اصلاح طلبی در درون حکومت» و «ناامیدی مردم از دوم خردادی‌ها»، حوادث اخیر بیانگر پایگاه اجتماعی قابل قبول این جریان است. آخرین نمونه که موقعیت مردمی به مراتب بهتر اصلاح‌طلبان را در مقایسه با رقبای نشان می‌دهد، اقبال شهروندان و عکس‌العمل محافظه‌کاران پس از طرح مهندس موسوی به عنوان نامزد احتمالی ریاست جمهوری بهم بوده. طبق نظرسنجی‌های معتبر، میزان آرای آقای موسوی بیش از سه برابر نامزد اصلی محافظه‌کاران بود. علاوه بر آن اقتدارگراها انسجام خود را از دست دادند و با اتخاذ مواضع متناقض، قلت پایگاه مردمی و سردرگمی خود را به نمایش گذاشتند.

۱۶- وقتی صدای حکومت، تنها صدای مجاز در جامعه باشد، مردم مقابله به مثل کرده، از حق نشیندن استفاده می‌کنند. هنگامی که حکومت رسانه‌ها را منحصرأ در

سرنوشت، حکومت را کارآمد و پاسخگو کند.  
۱۹- طرفداران تز فعالیت سیاسی غیر قانونی می‌توانند استدلال کنند که وضع موجود بیش از آن بد است که بتوان با اتکای نیروی تحول خواهی و اصلاح طلبی مردم آن را تغییر داد. اما این عزیزان به سؤال سابق الذکر جواب نمی‌دهند، که اگر مشی انقلابی، علاوه بر تغییر نظام سیاسی، پیامدهای ناگوار تاریخی برای ایران و ایرانیان داشته باشد، مسئولیت آن به عهده چه کسی خواهد بود؟ به عبارت روشن اگر پافشاری برای تغییر "جمهوری اسلامی" به وابستگی ایران به تصمیمات دیگران، نه به انتخاب و نظارت مردم، تجزیه کشور و حاکمیت هرج و مرج منجر شود، آیا چنین وضعی بهتر از تداوم همین نظام سیاسی و تلاش برای اصلاح آن خواهد بود؟ چنانچه کلیتی به نام ایران، تمامیت ارضی آن، منافع ملی و دموکراسی مورد توافق باشد و حساسیت معینی هم بر تصویری که جهانیان از مردم و کشورمان دارند، موجود باشد، آیا نمی‌توان به مخاطراتی اشاره کرد که همان "ایران" و همین "تصویر" را (در صورت دست روی دست گذاشتن یا ارائه راهبردهای نامناسب) در شرایط کنونی تهدید می‌کند و استقرار دموکراسی را به تعویق می‌اندازد؟

واقعیت آن است که بخش عظیمی از طرفداران تغییر اساسی، عملاً کاری انجام نخواهند داد و فقط معدودی به فعالیت‌های زیرزمینی، مخفی و برانداز روی خواهند آورد. این روند الگوی شناخته شده در ایران سالهای ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ است و نمره قابل قبولی نگرفت. نتیجه راه کار آنفعال اکثریت و "رادیکالیسم اقلیت" که هر دو ماهیتاً سیاست‌نورزی قانونی محسوب می‌شوند، عدم تقویت جامعه مدنی و ضعف فرهنگ دموکراتیک و در نتیجه تداوم سنیکل حاکمیت استبداد، خروش یکپارچه ملی، گسترش هرج و مرج، دلسردی گسترده مردم و استقرار دیکتاتوری است، چه توسط مرجعان سابق و چه به وسیله انقلابیون. توجه داریم که مایوس کردن مردم کار دشواری نیست و همه احزاب بیش و کم باروش‌های آن آشنا هستند. آنچه بسیاری از اشخاص و تشکل‌های سیاسی کمتر می‌دانند این است که چگونه می‌توان مردم را دلگرم کرد و به صحنه آورد. آنچه اکثر قریب به اتفاق فعالان سیاسی نمی‌دانند، آن است که چگونه می‌توان با توجه به علائق و منافع مردم، مشارکت فعال آنان را در عرصه تعیین سرنوشت استمرار بخشید.

۲۰- اگر بخواهیم مسأله را به زبان دیگری مطرح کنیم، باید بگویم طرفداران "سیاست‌نورزی قانونی" می‌پذیرند که براساس راهبردهای آنان دیکتاتوری، در کوتاه مدت، کامل و مستقر خواهد شد و تا زمان تفاهتی نمی‌افتد. به تصور آنان در لحظه ۱! حوادث و عوامل پیش‌بینی نشده یا پیش‌بینی شده بروز عینی پیدا می‌کنند. پیروان نظریه "صبر و انتظار" امیدوارند که به علت فشارهای ملی یا بین‌المللی، اقتدار گراها به ناچار نیروهای سیاسی منتقد و مستقل را به شرکت در انتخابات آزاد و حضور در ارکان قدرت دعوت خواهند کرد. این افراد یا احزاب خواهند توانست با استفاده از فرصت و با تکیه به رای مردم در انتخابات آزاد، منشأ خدمات ملی شوند. آرزو مندان تغییر قانون اساسی نیز تصور می‌کنند که با وجود "سکوت" آنان فشارهای ملی و بین‌المللی منجر به «قیام عمومی» در آینده نزدیک و تغییر نظام سیاسی خواهد شد و از تحول مذکور استقبال می‌کنند. به باور آنان نظام موجود به هر شکلی در هم کوبیده شود، و هر پیامدی داشته باشد، بهتر از وضعیت موجود است.

به دسته اول باید گفت احزاب معتقد به سیاست "صبر و انتظار" در سالهای ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ چه دستاوردی داشتند که اقتدا به آنها توجیه شود؟ به گروه دوم نیز می‌گویم فرض کنیم رژیم تغییر کرد و ایران تجزیه نشد. بزرگترین خواست

شما از ارتش اشغالگر یا مردم انقلاب کرده چیست؟ آیا مهم‌ترین تقاضاها آزادی بیان، آزادی انتخابات، آزادی سبک زندگی، استقلال قضایی و پیشرفت کشور نخواهد بود؟ پس چرا هم اکنون نباید مطالبات مذکور را مطرح و برای تحقق آن کوشید تا ضمن دستیابی نسبی به آرمانهای فوق، خطر تجزیه، جنگ یا هرج و مرج کشور را تهدید نکند؟ فرض من این است که این دسته از منتقدان خواهان حاکمیت قانون بوده، در آرزوی استقرار رژیم‌های سکولار، توتالیتر و کشتار میلیونی مخالفان خود نیستند. در این صورت لازم است با جنگ و دندان از نظام فعلی در برابر نظام آرمانی نئو استالینست‌های وطنی محافظت کرد. ۲۱- درست است که سیاست‌ورزی قانونی، بدون آنکه به ریشه‌های مشکلات کشور بپردازد و استقرار مناسبات دموکراتیک را هدف قرار دهد و نیز انتشار روزنامه‌های بی محتوا یا توجیه گر و مشارکت در انتخابات استصوابی‌نمایشی که نتیجه آن گزینش منتخبان تدارکاتچی - فرمایشی است، به سود ملت نیست و آنها را "سیاست‌ورزی اصیل و مؤثر نمی‌داند. ولی باید توجه کرد که راهبردهای انفعالی، غیر قانونی و رادیکال نیز به استقرار دموکراسی در ایران کمک نمی‌کند، حتی اگر فرض کنیم در نهایت به تغییر نظام منجر شود.

۲۲- هم زمان با تحریر این مقاله، بیانیه اخیر دفتر تحکیم وحدت (طیف علامه) به مناسبت آغاز سال تحصیلی جدید

**ماماد که  
دولت غول پیکر است  
و جامعه مدنی و نهادهای آن  
بسیار ضعیف  
تغییر نظام سیاسی به استقرار  
دموکراسی ختم نخواهد شد  
و هرکس «قدرت» را  
در دست بگیرد، دیر یا زود «منویات»  
خود را به زور پیش خواهد برد**

صادر شد که چشم انداز امیدبخشی را در برابر جنبش دانشجویی، پس از قترتی کوتاه، نوید می‌دهد. آنان راهبرد «دوری از قدرت» را شجاعانه و آگاهانه به راه کار «تقد قدرت و دوری از حاکمیت» تبدیل کرده، در صدد برآمده‌اند به جای «بزار دست» شدن جنبش دانشجویی توسط جریان‌های سیاسی، به «عمل سیاسی مستقل و دانشگاهی» بپردازند، اگر چه آگاهند که در این مسیر با برخی جریان‌های سیاسی «هم پوشانی» پیدا خواهند کرد. نکته مهم در این راهبرد به نظر من صحیح، آن است که «عملکرد قدرت» برایشان اهمیت بسیار پیدا کرده و اعلام کرده‌اند هر کجا قدرت غیر پاسخگو شود، مقابل آن خواهند ایستاد. به این ترتیب امید می‌رود بال دوم اصلاحات مجدداً جایگاه پیشین خود را باز یابد و با معیارهای «دموکراسی خواهی، تحول طلبی، آزادی خواهی، کثرت گرایی و دفاع از حقوق بشر» که جملگی آرمانهای جنبش اصلاحی ملت ایران محسوب می‌شوند، موجب تحرک بیشتر دانشگاهیان شوند. لابد در این مسیر تنگ نظری فرهنگی و دینی، خشونت‌ورزی اجتماعی، فساد اقتصادی و خفقان سیاسی رانیز افشا و محکوم خواهند کرد.

۲۳- راهبرد "سیاست‌نورزی قانونی" با هر توجیهی، اگر مطلوب استبداد طلبان نباشد، با مخالفت جدی آنان مواجه نخواهد شد، زیرا که فعالان سیاسی، مطبوعاتی، دانشجویی و... را دلسرد و ناامید و حکومت مطلقه را دست کم در کوتاه مدت تثبیت می‌کند، بدون آنکه به اصلاحات بنیادین یا استقرار دموکراسی ختم شود. روشن است که برای اقتدار گراها انگیزه یاس و انفعال مردم تفاوت نمی‌کند

و حتی برایشان مهم نیست که نظام آرمانی مردم تا کجا با نظام آرمانی آنان تفاوت دارد. مهم این است که ناامیدی شهروندان استمرار و گسترش یابد و انفعال به هر تقدیر عمومی شود و گرد مرگ فضای سیاسی کشور را بنوشانند. البته من هم موافقم که دوره حاکمیت استبداد دینی در ایران بلند نخواهد بود و اقتدار گراها سریعتر از آنچه تصور می‌کنند با بن بست مواجه خواهند شد. اما در هر حال پیروان راهبرد سیاست‌نورزی قانونی باید پاسخ‌های قانع کننده به پرسش‌های زیر دهند:

الف. حاکمیت یکپارچه اقتدار گراها و انسداد کامل سیاسی چند سال طول خواهد کشید؟  
ب. چه تضمینی است که در این مدت کشور آسیب‌های جدی نبیند، یا قدرت‌های بزرگ با توجه به کاهش مشروعیت سیاسی و مردمی حکومت، امتیازهای زیادی به سود خود و به ضرر ملت کسب نکنند؟  
ج. پس از انفجار ادعایی رفتار مردم چگونه و مطالبات آنان چه خواهد بود؟ بنیاد گراها امریکایی چگونه رفتار خواهند کرد؟ آیا اختلافات و تحولات بین المللی "استقلال" و "یکپارچگی" کشور و نیز "نظم اجتماعی" را آسیب پذیر نخواهد کرد؟

د. کدام فرقه، حزب یا جریان فکری و سیاسی قادر به کنترل ناآرامی‌های احتمالی است و حرکت مردم را به سوی استقرار و نهادینه کردن دموکراسی رهبری خواهد کرد؟ آیا چرخه معیوب سیاست در ایران در قرن گذشته تکرار نخواهد شد؟

۲۴- به باور من دموکراسی در کشورمان با تلاش مستمر و علنی اشخاص و احزاب در زمینه‌های سیاسی، مطبوعاتی، انتخاباتی و... مستقر خواهد شد. این روش شهروندان را آزاد و مسئول تربیت می‌کند، که نیاز دموکراسی است. تداوم فعالیت‌های سیاسی و مطبوعاتی قانونی بستری فراهم می‌کند که جای "به زنجیر کشید شدگان شورشی" را به تدریج "آزاد مردان و آزاد زنان" بگیرند که قصدشان انتقام گرفتن از مستبدان نیست، بلکه اراده آنان نفی "بندگی" و "بردگی" در همه سطوح و همه اشکال و از طرق ساختاری است. جنبش شهروندان آزاد و مسئول هرگز به امید قیام یکپارچه عمومی علیه اقتدار گرایی یا دخالت خارجی در آینده‌ای نامعلوم، انفعال پیشه نمی‌کنند و در لاک خود فرو نمی‌روند تا یک قیام ملی و یک جنبش سیاسی دیگر، سبک‌لخت پیش گفته سیاست در ایران در قرن بیست و یکم تکرار شود. نتیجه دایره پیشین تا کنون چنین بوده است؛ کشوری انقلاب خیز و حماسه پرور اما عملاً ناکام در استقرار دموکراسی، با مردمی رشید و آگاه که "سکوت" می‌کنند یا "فریاد" می‌کنند. غایب بزرگ در این میانه گفت و گو بوده، که دموکراسی بر آن استوار است. تداوم سیاست‌ورزی آزاد و علنی، در نهایت به توازن قوا در عرصه حکومت از یک طرف و دو قلمرو «قدرت» و «جامعه مدنی» از طرف دیگر منجر می‌شود و نتیجه منطقی آن، نه جنگ و حذف، بلکه گفت و شنود، سازگاری و تعامل همه نیروهای سیاسی است، تا فردایی بهتر برای ایران رقم خورد.

۲۵- جنبش اصلاحات ملت ایران طرف دوران دوم خردادی دستاوردهای مهمی داشت که هر گونه عبور تکاملی و استعلائی از این مرحله و گذار به مرحله نوین، مستلزم حفظ، تعمیم و تکمیل آنهاست نه نفی یابی توجهی به آنها. به عبارت دیگر جهت گیری جنبش اصلاح طلبی ملت صحیح و پیامدهای آن، پر دامنه و بعضاً بازگشت ناپذیر بوده و تحدید قلمرو آنها توسط اقتدار گرایان، هنوز نتوانسته است اوضاع را به مرحله پیش‌خردادی بازگرداند. حتی در صورتی که چنین شود، رسالت سیاست‌ورزان، مقابله با این روند ارتجاعی و احیا و تثبیت دستاوردهای ملت است تا دموکراسی با هزینه کمتر و دامنه و عمق بیشتر مستقر شود.